

سیرالملوک نظام‌الملک: اغلاط، مجعولات و عامل آنها

مرتضی دانشیار^۱

(دریافت مقاله: ۹۷/۱۲/۱۸ - پذیرش نهایی: ۹۸/۱۰/۲۲)

چکیده

اهمیت ادبی سیرالملوک یا سیاست‌نامه و جایگان آن در تاریخ اندیشه سیاسی ایرانیان بی‌نیاز از شرح است. با وجود این، اشتباهات و تناقضاتی در آن هست که از یک سو منش و دانش نویسنده و از سوی دیگر، انتساب این کتاب را به خواجه‌نظام‌الملک توسی به چالش کشیده است. گرچه این دو قضیه، موضوع پژوهش‌های پرشمار بوده است، اما تاکنون در پژوهشی جامع، به اغلاط و تناقضات کتاب پرداخته نشده است و بحث در باب صحت و سقم انتساب آن و هویت مؤلف نیز، ادامه دارد. در پژوهش حاضر، ضمن نقد و جمع‌بندی نتایج پژوهش‌های موجود، که گاه بسیار متناقض بوده‌اند، اغلاط و تناقضات متعدد کتاب آشکار شده است تا از رهگذر آن احتمال جعل و در صورت تصدیق، هویت جاعل نیز بررسی شود. بخشی از یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که بخش‌های مغلوپ و متناقض کتاب، مهم‌ترین گواه جعل بخشی از سیرالملوک است. این مجعولات و تطبیق محتوای آنها با فضای زمانه نیز حاکی است که جاعل بی‌گمان از فرزندان نظام‌الملک یا وابستگان آنان بوده است.

کلمات کلیدی: سیاست‌نامه/سیرالملوک، جعل کتاب، سلجوقیان، دبیران سلجوقی، خواجه نظام‌الملک طوسی.

معرفی و نقد پیشنهاد پژوهش

از زمانی که شارل شفر فرانسوی، *سیرالملوک سیاست‌نامه* را در سال ۱۸۹۱ م تصحیح و به فارسی منتشر کرد، گمانه‌هایی از تغییر و تبدیل در این کتاب نیز در محافل علمی مطرح گردید، زیرا او در تعلیقات خود، از اختلافات قابل توجه میان نسخ موجود *سیرالملوک* و دخالت متعدد کاتبان در نسخه‌ها، سخن به میان آورد (نک: نظام‌الملک ۱۳۳۴، مقدمه شفر، ۱۱-۱۲). چند دهه بعد از او، محمد قزوینی، ضمن برشمردن برخی از اغلاط تاریخی این اثر، بر گمانه دخل و تصرف گسترده در آن، صحنه نهاد: او با اشاره به برخی از اغلاط تاریخی راه یافته به کتاب، به ویژه در بخش دوم (یعنی ۱۱ فصل پایانی) به این نتیجه رسید که «حکایات این کتاب که کنز الخرافاتش باید نامید، به کلی افسانه‌ای اختراعی متعصبین متأخرین است» (نظام‌الملک ۱۳۳۴، ۱۱-۱۲).^۲

نخستین شاهد در احتمال جعل یا دست‌کم، دستکاری در *سیرالملوک*، تصریح به این نکته در دیباچه کتاب بود که خواجه موفق نشد نسخه نهایی کتاب را به سلطان تقدیم دارد و پیش از مرگ، از خزانه‌دار خاص دربار - در برخی نسخ موسوم به محمد مغربی - خواسته بود تا در صورت بروز حادثه‌ای، آن را پاکنویس و به سلطان تقدیم کند. در پایان کتاب چنین ادعا شده است که مرگ خواجه، وظیفه حفظ کتاب و تقدیم آن را به سلطان بر دوش خزانه‌دار مذکور انداخت و او به سبب آشوب‌های بعد از مرگ ملک‌شاه، از تقدیم آن به سلطان تا سالهای حکومت محمد بن ملک‌شاه (حک. ۴۹۸-۵۱۱ ق)، بازماند (نظام‌الملک ۱۳۴۰، ۱۰). وقفه‌ای بدین حد طولانی میان مرگ خواجه تا تقدیم کتاب، احتمال دخل و تصرف را در آن قوت می‌بخشد. گذشته از این احتمال، ۳ نشانه در برخی از نسخ کتاب نیز، حاکی از دستکاری کاتبان است. نخست آنکه یکجا از نویسنده کتاب، یعنی خواجه نظام‌الملک، به صورت سوم شخص یاد شده است و در جای دیگر با همین ضمیر و مدح گونه، از وزیر بزرگ تاریخ ایران به شمار آمده است. سرانجام آنکه در فصل ۴۱ کتاب از دو شاه بعد از مرگ خواجه نظام‌الملک، یعنی برکیاق (حک. ۴۸۵-۴۹۲ ق) و محمد بن ملک‌شاه (حک. ۴۹۸-۵۱۱ ق) همراه القاب شاهی آن

۱. Charles Schefer

۲. عبدالرحیم خلخالی نیز این کتاب را بر اساس نسخه کم اعتبار سال ۹۷۰ ق و بدون تعلیقاتی مناسب، در ۱۳۱۰ در تهران به چاپ رساند. از همین رو، چاپ او اهمیت و اعتبار تصحیح شفر و به ویژه چاپ‌های بعدی را نیافت (نک: نظام‌الملک ۱۳۴۰، مقدمه مصحح، ۱۶).

دو، یاد شده است؛ حال آنکه نظام‌الملک در سال ۴۸۵ ق کشته شد (نک: نظام‌الملک ۱۳۴۰، ۲۱۸، ۱۹۹).^۱ تغییر و تبدیل و تفاوت میان نسخ موجود تا بدانجاست که به نوشته مینوی: «حتی اولین نسخه‌ای هم که این محمد مغربی ناسخ برای سلطان محمد تحریر کرد، به عین عبارات نظام‌الملک نبوده ... و از آن روز تا عهد ما هم خطاطان و نسخه‌نویسان هر چه توانسته‌اند آن را تغییر و تبدیل داده‌اند، به طوری که از آن دو نسخه خطی شبیه به یکدیگر نمی‌توان یافت» (مینوی، ۲۴۴).

عباس اقبال در سال ۱۳۲۰ ش. چاپ جدیدی از این کتاب منتشر کرد، تحت عنوان *سیاست‌نامه برای دبیرستان‌ها*، با توضیح کلمات و ترکیبات مشکل متن و تصحیح چند غلط تاریخی مشهود. او سخنی از تردید در اصالت *سیرالملوک* و صحت و سقم انتساب آن به خواجه به میان نیاورد و اغلاط، تعصب نویسنده و ناسزاهای او به سایر اصحاب ملل و نحل را ناشی از تحصیلات حدیثی خواجه نظام‌الملک و عدم احاطه وی به مسائل تاریخی دانست (نظام‌الملک ۱۳۲۰، مقدمه مصحح، ط-ی؛ در باب این اغلاط نک: ادامه مقاله).^۲

چند سال بعد از او، قزوینی در یادداشت‌های خود به *سیرالملوک* چاپ مدرسی چهاردهی، که بر مبنای چاپ شفر صورت گرفته بود، پرداخت. تعلیقات قزوینی تقریباً ناظر به تصحیح همان اغلاط تاریخی بود که عباس اقبال نیز به آن موارد اشاره کرده بود، اما او بر خلاف اقبال، نه تنها تغییرات و تبدیلات متعدد را در کتاب حتمی دانست، بلکه در انتساب اصل کتاب به خواجه نظام‌الملک هم، تردید کرد (نظام‌الملک ۱۳۳۴، ۱۵۹).

در همین فضای نقد و تردید در اصالت *سیرالملوک* بود که زاخودر، مستشرق روسی، آن را در سال ۱۹۴۹ م/۱۳۲۸ ش. بر اساس چاپ شفر و مقایسه آن با چند نسخه خطی موجود در مجموعه نسخ خطی سنت پترزبورگ، تصحیح و با ترجمه روسی منتشر کرد. زاخودر اغلاط تاریخی و بی‌اطلاعی خواجه از فرق و مذاهب معاصر خود را با توجه به جایگاه سیاسی او، پذیرفتنی نمی‌دانست و بر این باور بود که در کتاب به صورت گسترده دخل و تصرف صورت گرفته است (Nizamoul-Moulk 1349, p. 301). او حکایتی از فصل ششم را که در آن از عدالت سلطان ابراهیم غزنوی (حک. ۴۵۰-

۱. در چاپ دوم دارک (همو ۱۳۹۵، ۲۳۴، ۲۱۱) که بر اساس نسخه کتابخانه ملی تبریز است، هیچ یک از سه مورد فوق وجود ندارد.

۲. نسخ مورد استفاده اقبال مشخص نیست. فصل ۴۹ چاپ او (ص ۲۹۳-۲۹۵) حکایتی افسانه‌گونه و پر اشتباه دربارهٔ خلیفه دوم، آمده است که در دیگر چاپ‌های کتاب نیست.

۴۹۲ ق) تمجید شده است، نشانی دیگر از دخل و تصرف در *سیرالملوک* دانست؛ زیرا به نظر او، ملک‌شاه نمی‌توانست در اثری که به او تقدیم می‌شود، تمجیدی از رقیب خود را تحمل کند (Idem, p. 300).^۱ آشفتنگی عناوین فصول ۴۴ تا ۴۸ و زیربخش‌های آن‌ها و نیز مطابقت محتوای این فصول با شرایط بعد از مرگ خواجه نظام‌الملک، شواهد دیگری است که زاخودر در مجعول دانستن بخشی از *سیرالملوک* به دست داده است. او بر منبای همین شواهد، چنین باور داشت که دیباچه و فصول ۱، ۴۰، ۴۱، ۴۴، ۴۵، ۴۶ و ۴۷ کتاب، بی‌گمان از آن خواجه نظام‌الملک نیست و ناسخ کتاب یعنی محمد مغربی آن‌ها را حدود دو دهه بعد از مرگ خواجه به کتاب افزوده است (Idem, p. 302, 308, 311).^۲

اما هیوبرت دارک که دو تصحیح از این کتاب در سال ۱۳۴۰ و ۱۹۶۱/۱۳۴۷ و ۱۹۶۸، در ایران به همت او منتشر شد، بر این نظر بود که اصل همه فصول پنجاه‌گانه کتاب، حتی فصول یازده‌گانه پایانی، «تألیف و تراوش فکری خواجه نظام‌الملک» است، اما او در اینکه حکایات و نقل‌های متعدد کتاب را خود خواجه به کتاب منضم کرده باشد، تردید کرد. افزون بر این، او در چاپ نخست تصحیح خود، برخی عبارات کتاب - از جمله برخی از جملات فصول ۴۰ و ۴۱ - را افزوده کاتبان دانست، اما در چاپ دوم که متن بر اساس کهن‌ترین نسخه موجود تصحیح شده است (۶۷۳ ق)، به توجیه بیشتر اغلاط کتاب پرداخت (نظام‌الملک ۱۳۴۰، مقدمه مصحح، ۱۸-۲۱، ۲۵؛ همو ۱۳۹۵، ۱۷، ۲۴-۲۳).^۳ پیش‌تر اشاره شد که مینوی نیز در شرح حال نظام‌الملک در سال ۱۳۴۰ یا

۱. رابطه‌ای دوستانه میان ملک‌شاه و سلطان ابراهیم غزنوی برقرار بوده است، چنانکه دو دختر ملک‌شاه با سلطان ابراهیم و پسرش، مسعود، ازدواج کرده بودند. این موضوع می‌تواند ناقض داوری زاخودر در باب نگاه ملک‌شاه به سلطان غزنوی باشد، نک: صدرالدین ابوالحسن حسینی، ۹۱.

۲. ترجمه تعلیقات زاخودر را از روسی مدیون آقای علی آرامجو، دانشجوی رشته تاریخ و تمدن دانشگاه تهران هستم.

۳. افزون بر چاپ‌های معرفی شده، *سیرالملوک* ۳ چاپ دیگر نیز دارد: نخستین آنها به کوشش جعفر شعار در سال ۱۹۶۹/۱۳۴۸ بر پایه قدیمی‌ترین نسخه موجود از *سیرالملوک* منتشر شده است، اما مصحح «به نسخه مزبور اکتفا نکرده و از چاپ‌های متعدد بهره گرفته» است (مقدمه، چهارده). با وجود این، اختلاف نسخ در متن چاپ او به هیچ روی مشخص نیست و تمام تعلیقات تاریخی و برخی از توضیحات ادبی آن نیز برگرفته از عباس اقبال است.

چاپ دیگر از آن محمد اسعالمی (۲۰۰۴/۱۳۸۵) است، اما چاپ او (ص ۲۸) چنانکه خود در مقدمه تصریح کرده است، نه تصحیح بلکه بازنویسی و ویرایش متن *سیرالملوک* بر اساس چاپ نخست

۱۳۴۱، بر تغییرات و تبدیلات مکرر در سیاست‌نامه تأکید کرد، اما در انتساب همه فصول کتاب به خواجه تردیدی روا نداشت و در موضوع اغلاط تاریخی کتاب نیز، خاموش ماند (مینوی، ۲۴۳-۲۴۴).

چند سال بعد از او، غلامحسین یوسفی در مقاله‌ای مبسوط، نظر مینوی را درباره سیرالملوک تکرار کرد و بدون رد یا تأیید مطلبی از آن، به معرفی کتاب و نقد و داوری شخصیت مؤلف پرداخت. بر همین اساس، او خواجه را هوشمند، توانمند و سخاوتمند، اما «متعصب و تنگ مشرب» خواند (یوسفی، ج ۱، ۱۱۹-۱۴۰).

سهیل زگار در مقاله «زندگی‌نامه نظام‌الملک از ابن‌العدیم»^۱ (چاپ ۱۳۵۰/۱۹۷۱ ش)، نظر دیگری در باب سیرالملوک به میان آورد: چون ابن‌العدیم با وجود شرح مفصلی که از زندگی خواجه نظام‌الملک به دست داده، یادی از سیرالملوک نکرده است، این اثر نمی‌تواند از آن خواجه نظام‌الملک باشد (به نقل از Lambton, 64). نادرستی تحلیل زگار از آنجا آشکار است که کهن‌ترین نشانه از انتشار عمومی سیرالملوک به سال ۵۶۴ ق یعنی حدود ۲۴ سال قبل از تولد ابن‌العدیم (۵۸۸-۶۶۰ ق) باز می‌گردد^۲ و در همان دوره جوانی ابن‌العدیم، ابن

هیوبرت دارک است. با وجود این، در پشت جلد کتاب از او به عنوان مصحح یاد شده است. تعلیقات او نیز تنها در مورد نکات و ابهامات ادبی کتاب است.

→ سومین چاپ به همت محمود عابدی (تهران، ۲۰۱۹/۱۳۹۸)، همراه مقدمه‌ای مفصل در باب کتاب و نویسنده آن و نیز توضیحات و تعلیقات ادبی بسیار است. چاپ عابدی گرچه از منظر تعلیقات ادبی بهترین است، لیکن حاوی نکته جدیدی در رفع اغلاط و تناقضات کتاب و ابهامات مربوط به نویسنده سیرالملوک نیست.

۱. Biographie de Nizam al-Mulk de Kamal al-Din ibn al-'Adim

۲. یکی از نسخ موجود سیرالملوک (نسخه ارومیه، استنساخ در سال ۱۰۳۲ ق)، از روی نسخه مربوط به سال ۵۶۴ ق کتابت شده است (نک: نظام‌الملک ۱۳۴۰، مقدمه مصحح، ۱۱). گفتنی است که نصیحه‌الملوک (منسوب به غزالی و احتمالاً نگاشته سال ۴۹۹ ق یا اندکی بعد از آن)، حاوی حکایتی درباره امیراسماعیل سامانی به نقل از کتابی به نام سیرالملوک است. این حکایت و نیز شش حکایت دیگر آن اثر در سیرالملوک نظام‌الملک نیز هست، اما جزئیات این روایات در هر یک از این دو منبع، بسیار متفاوت است. از این رو سبب شباهت آنها نه ناشی از استفاده غزالی از اثر نظام‌الملک، بلکه به سبب استفاده هر دو نویسنده از اثری واحد است (نک: غزالی، ۴۶، ۵۸-۵۹، ۶۰، ۶۲، ۸۲، ۸۷، ۹۱؛ نظام‌الملک ۱۳۴۰، ۲۷-۲۸). منبع مشترک آن دو می‌تواند یکی از آثار متعدد مشابه (از جمله آثاری هم‌نام از ابن‌مقفع، طبری یا با نامی مشابه از جمله آداب‌الملوک ثعالبی) باشد. باین وصف، این نقل نصیحه‌الملوک به هیچ وجه نشانه‌ای از انتشار اثر نظام‌الملک در سال ۴۹۹ ق نیست.

اسفندیار رسماً از سیرالملوک خواجه نظام‌الملک در حدود ۶۱۳ ق، یاد کرده بود. ناآشنایی ابن‌العدیم با زبان فارسی احتمالاً عامل ناآگاهی او از اثر نظام‌الملک بوده است. سه دهه اخیر شاهد بررسی‌های جدی‌تری در باب اصالت سیرالملوک بوده است. پژوهش طباطبائی در قالب کتاب سیمیدچیه‌وا، ابوالحسنی، خیسما تولین، یاوری و نویسنده‌ای ناشناخته، در قالب مقاله منتشر شده‌اند. مطلب اصلی این تحقیقات به این شرح است:

خانم سیمیدچیه‌وا براساس معیارهای ادبی همه کتاب را به قلم نظام‌الملک و تفاوت لحن در بخش‌های آن را ناشی از نگارش کتاب در زمان‌های مختلف دانسته است. با وجود این، او احتمال داده است که تنظیم نهایی کتاب به دست خزانه‌دار خاصه، یعنی محمد مغربی، صورت گرفته است (Simidchieva, p. 665-673). اما طباطبائی را عقیده بر این است که «سیاستنامه نوشته‌ای سیاسی است و منطق سیاست و نوشته سیاسی را بازتاب می‌دهد و بنابراین بایستی با توجه به منطق رابطه نیروها مورد تحلیل قرار گیرد و نه اسلوب تتبع نوشته‌های ادبی و تاریخی» (طباطبائی، ۱۷۶). برپایه همین تحلیل، او با بی‌اعتنایی به پژوهش‌های متعدد پیشین، سیرالملوک را یک سر از آن خواجه نظام‌الملک دانسته است. وی تفاوت لحن و محتوای بخش دوم سیرالملوک را نیز صرفاً ناشی از «تحول اندیشه خواجه» و «مبین دگرگونی بنیادین... در جایگاه وزیر بزرگ در دستگاه دولتی» ذکر کرده است (طباطبائی، ۱۷۳، ۱۱۸). افزون بر این، به نظر او، عمده نقد و نظرهای پژوهشگران پیشین ناشی از رجوع به چاپ شفر است و اگر به جای آن، به نسخه کتابخانه ملی تبریز - اساس چاپ دوم هیوبرت دارک - رجوع شود، بسیاری از اشکالات دیده نمی‌شود (همو، ۱۲۰، پاورقی). در حال که بر خلاف نظر وی، جز در دو سه بند از مقدمه و مؤخره و نیز دو سه مورد که در بند نخست نوشته کنونی به آن اشاره شد، تفاوت چشمگیر دیگری در این نسخه دیده نمی‌شود و قریب به اتفاق اغلاط و تناقضاتی که در ادامه برشمرده خواهد شد، در نسخه تبریز نیز هست.

نویسنده مقاله «نقدی تاریخی بر سیرالملوک» (۱۹-۲۳)، ۳۹ فصل نخست کتاب را بدون هیچ نقد و نظری از آن خواجه دانسته است، اما برآن است که بخش دوم سیرالملوک به هیچ روی از آن خواجه نیست. اگرچه مقاله او فاقد ساختاری علمی است، یعنی با عنوان مقاله شروع و بدون مقدمه و نتیجه به فهرست منابع ختم شده است، اما شواهد پراکنده‌ای که در تأیید سخن خود آورده، درخور توجه است. نویسنده مقاله

مذکور، تفاوت در ساختار فصول و نیز دو تناقض آشکار میان این دو بخش را شاهد مدعای خویش دانسته است. برآیند گمانه‌های مختلف او در باب جاعل بخش دوم کتاب نیز، این نظر قابل تحسین است که آن را می‌بایست فردی از طرفداران گروه «غلامان نظامیه» و رهبران آنها که فرزندان خواجه بوده‌اند، نوشته باشد.

دو سال پس از او، علی ابوالحسنی در مقاله‌ای مفصل به این موضوع پرداخت. مقاله او با وجود تتبع گسترده و نکات درخور توجه در باب تناقض‌های موجود در *سیرالملوک*، فاقد طرح و نتیجه است، از همین رو یافته‌های آن آشفتگی و تا حدی متناقض از کار درآمده است: او از یک سو مجعول بودن کل اثر را محتمل دانسته و از سوی دیگر، گمانه تألیف بخش دوم *سیرالملوک* یا «دست کم» (بخشی از مندرجات سیاستنامه، به ویژه محتویات ضد شیعی آن در نیمه دوم کتاب را به دست فردی موسوم به حسین طوسی) یا شخصی جز خواجه، مطرح کرده است. به نظر او، نویسنده مطالب ضد شیعی و ضد «اهل دیلم و عراق» نیز، باید «حنفی متعصب» و در عین حال «پان ترک» بوده باشد (ابوالحسنی، بخش دوم، ۱۲۹-۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۶-۱۴۷؛ بخش سوم، ۱۴۰-۱۴۱، ۱۵۶-۱۵۵). نظر ابوالحسنی به «پان ترک» بودن نویسنده بخش دوم *سیرالملوک*، از این موضوع ناشی شده است که او توصیه‌های بخش دوم این کتاب در حمایت از اهالی خراسان در برابر اهل عراق را، به مفهوم تأکید و توصیه نویسنده بر مسلط کردن «عنصر ترک بر فارس (اهالی دیلم و عراق)» دانسته است (همو، بخش دوم، ۱۴۶-۱۴۷)، اما چنانکه خواهد آمد، هدف نویسنده *سیرالملوک* در آن بخش که به نکوهش اهل دیلم و عراق و تأکید بر اخراج آنان از مناصب دولتی پرداخته، کوشش برای جایگزین کردن دبیران خراسانی است، نه کنار زدن فارس‌زبانان و قدرت بخشیدن به ترکان. همچنین ابوالحسنی این موضوع را نادیده گرفته است که مطالب ضد شیعی *سیرالملوک* منحصر به بخش دوم آن نیست (نک: ادامه مقاله). با وجود این کاستی‌ها، ابوالحسنی به درستی پی برده است که فضای حاکم بر بخش دوم *سیرالملوک* با بخش نخست آن سازگار نیست و تفاوت تابدانجاست که به هیچ روی نمی‌تواند ناشی از تفاوت زمان نگارش هر بخش باشد. به نظر او، این تفاوت از آنجا ناشی شده است که دو بخش را دو نفر نویسنده مجزاً نوشته‌اند (همو، بخش دوم، ۱۴۰-۱۴۲).

مقاله خیسमतولین با نقد و نظر جدیدی همراه بود (انتشار در سال ۲۰۰۸/۱۳۸۷). به نظر او، نه تنها ۱۱ فصل پایانی، بلکه فصول ۱، ۲، ۳، ۸، ۱۰، ۱۸، ۳۵، ۳۸ و محتملاً

۳۹ و نیز تمام حکایات و تعالیم سیرالملوک، افزوده نخستین ناسخ آن، یعنی محمد مغربی است. به تعبیر دیگر، به نظر خیسماتولین، تنها ۱۵ تا ۲۰ درصد سیرالملوک کنونی از آن نظام‌الملک است. پایه مدعای او، دو گفته از سیرالملوک است: یکی این سخن سلطان ملک‌شاه - مندرج در دیباچه برخی نسخ - در تمجید از نوشته خواجه نظام‌الملک که «این همه فصل‌ها چنان نوشته است که دل من می‌خواست. بر این مزیدی نیست. من این کتاب را امام خویش کردم و بر این خواهم رفت. پس به موجب این فصل‌ها، فرمان‌ها داد و عهدنامه نوشت و بر آن همی رفت» (نظام‌الملک، ۱۳۴۰، ۳). سخن دیگر نقلی از زبان خود خواجه در مؤخره کتاب است: «این است کتاب سیرالملوک که نبشته آمد و بنده را فرموده بود پیش از این که در این معنی جمعی سازد و به حکم فرمان رفت. وقت را بر بدیهه ۳۹ فصل نبشته بود و به مجلس عالی اعلاهی فرستاده و پسندیده افتاد و لیکن آن بس مختصر بود» (نظام‌الملک، ۱۳۴۰، ۳۰۷). بر اساس این منقولات، خیسماتولین نتیجه گرفته است که اصل نوشته خواجه، صرفاً چیزی همانند «مواضعت» بوده است که بر اساس گزارشی از ابوالفضل بیهقی (ج ۳، ۹۸۲) در وصف مواضعت‌نامه‌ها، در آن‌ها جزئیات و ظایف هر فرد تازه استخدام شده در دولت، تجزیه و تحلیل می‌شده است، از این رو هر فصلی از سیرالملوک که به مباحثی جدای از این موضوعات می‌پردازد، از آن خواجه نیست. از نظر خیسماتولین، این اشاره خواجه (یا کاتب) که اصل کتاب در آغاز مختصر بوده و پس از پسند سلطان، به تکمیل آن پرداخته است، خود قرینه‌ای دیگر بر صورت مواضعت‌گونه نوشته خواجه و نیز افزوده شدن حکایات از سوی محمد مغربی به اصل اثر است (khismatulin, p.45-46).^۱ اما افزون بر اینکه، تحلیل خیسماتولین، قانع کننده به نظر نمی‌رسد،^۲ شواهدی نیز در همان دیباچه و مؤخره سیرالملوک در ردّ این برداشت و تحلیل او وجود دارد.

۱. خیسماتولین در مناظره با محمود عابدی و تقی پورنامداریان (

[http://www.ihcs.ac.ir/fa/news/17182/](http://www.ihcs.ac.ir/fa/news/17182) مناظره-علمی-نویسنده-سیاست-نامه-سیر-الملوک-الکسی- خیسماتولین-محمود-عابدی-تقی-پورنامداریان-محمد-تقی-امامی-خوئی-۱۸-۰۶-۱۳۹۷) و نیز در مقدمه خود بر ترجمه روسی سیرالملوک که در دست انتشار است (ایشان پیش از انتشار، سخاوتمندانه بخشی از مقدمه دویست صفحه‌ای خود بر آن را در اختیار نگارنده قرار دادند) به بسط فرضیه خویش و ارائه شواهدی جدید در دفاع از آن پرداخته است، لیکن اشکالاتی که بر نظر وی وارد است و در ادامه خواهد آمد، در این پژوهش‌ها نیز پابرجا هستند.

۲. تور نیز فرضیه خیسماتولین را، البته بدون هیچ نقدی، قانع کننده ندانسته بود (Tor, 57).

در دیباچه همه نسخ سیرالملوک، سبب نگارش این کتاب خواست سلطان ذکر شده است که دستور داده بود: «هر یک در معنی مملکت اندیشه کنید و بنگرید تا چیست که در عهد و روزگار ما نه نیک است و در دیوان و درگاه و مجلس و بارگاه ما شرط آن به جای نمی‌آوردند یا بر ما پوشیده است و کدام شغل است که پیش از ما پادشاهان شرایط آن به جای آورده‌اند و ما تدارک آن نمی‌کنیم و نیز هر چه از آیین و رسم ملوک گذشته بوده است، همچون سلجوق و دیگران، ببندیشید و روشن نویسید و بر رأی ما عرضه کنید تا ما در آن تأمل کنیم تا پس از این کارهای دینی و دنیوی بر قاعده خویش رود» (نظام‌الملک ۱۳۴۰، ۳-۴؛ همو ۱۳۹۵، ۳-۴). در ادامه همین سخن آمده است که سلطان پس از مطالعه نوشته‌های متعدد که دبیران در این مقصود نوشته بودند، تنها در کیفیت اثر خواجه گفت که «بر این مزیدی نیست». این دو مطلب می‌تواند ناقض نظر خیسमतولین باشد: در بند نخست از فصولی سخن به میان آمده است که «مواضعت‌گونه» آداب و رسوم دبیری را نقل می‌کند؛ یعنی صرفاً فصولی که خیسमतولین آن‌ها را نوشته خواجه دانسته است، اما این فصول نمی‌تواند حاکی از «آیین و رسوم ملوک گذشته» باشد و چندان «روشن» که تمجیدی چنین از سوی سلطان را در پی بیاورد. مهم‌تر آنکه، در همان دیباچه سیرالملوک، از نوشته‌ای که نظام‌الملک به سلطان داد، با عنوان «کتاب» یاد شده است، نه مواضعت، مکتوب و یا هر چیزی دیگری مانند آن. دیگر آنکه، بنابر کدام شاهد، تمجید سلطان نه شامل اصل تکمیل شده آن، بلکه در باب همان شکل مختصر اولیه بوده است؟ بلکه بر عکس، تمجید سلطان حاکی از آن است که او صورت کامل این اثر را در دست داشته است: «من این کتاب را امام خویش کردم و بر این خواهم رفت. پس به موجب این فصل‌ها، فرمان‌ها داد و عهدنامه‌ها نوشت و بر آن همی رفت». افزون بر این، در همان بخش منقول از دیباچه تصریح شده است که سلطان خود از درباریان خواست تا کتابی در مملکت‌داری برای او بنویسند تا پس از آن خود و دولتش قواعد آن را به کار برند. از این رو نوشته خواجه نمی‌توانست همچون مواضعت‌ها تنها مکتوبی در باب وظایف دبیران و کارگزاران دولت باشد و از آیین و رسوم «دیوان و درگاه و مجلس و ... پادشاهان» در آن سخنی دیده نشود و با وجود این، خواسته سلطان را در آگاهی از «رسوم ملوک گذشته» برآورده کرده باشد.

گذشته از این، نظر خیسमतولین در باب هویت محمد مغربی یعنی ناسخ خزانه خاص سلطان، نیز تأمل برانگیز است (khismatuln, 57-58). ظاهراً نخستین بار محمد

قزوینی به این نظر رسید که دیباچه و برخی فقرات کتاب، به روشنی بعد از خواجه نظام‌الملک به آن اضافه شده و نیز قصیده پایان اثر، به احتمال بسیار از آن محمد مغربی است (نظام‌الملک ۱۳۳۴، مقدمه مصحح، ۱). اما او و دیگران از هویت این محمد مغربی سخنی نگفتند. خیسमतولین با تحلیل ادبی و تاریخی همان قصیده ضمیمه به برخی از نسخ موجود *سیرالملوک*، بر آن است که این شعر از آن امیر محمد معزی نیشابوری است و همو کتاب را تقدیم سلطان کرده است.^۱ بر همین پایه او معزی را جاعل این کتاب دانسته است و اینکه شرایط زمانه و منافع شخصی، او را به این کار واداشت. گذشته از تحلیل یآوری در رد نظر خیسमतولین، دست‌کم دو شاهد دیگر در نقض یا رد این مدعا مطرح است: یکی آنکه در مقدمه *سیرالملوک* از خزانه‌دار کتاب خاصه تنها با نام «محمد مغربی» یاد شده است، که به نظر خیسमतولین تصحیف «معزی» است (Idem, 52-53)، نه صورت صحیح لقب مشهور و افتخار آمیز او، امیرالشعرا یا امیر معزی، که لقب اعطایی ملک‌شاه بود. از سوی دیگر، اگر به زعم خیسमतولین ۷۵ تا ۸۰ درصد *سیرالملوک* کنونی نوشته امیر معزی باشد، چگونه او با این تجربه و دانش سیاسی، در قامت یک شاعر مداح باقی ماند؟ حتی اگر میزان جعل را به چند فصل محدود بدانیم، باز هم شواهدی در دست است که حاکی از جعل آن به دست کارگزاران دولت سلجوقی است، نه شخصی شاعر و دور از دانش سیاسی چون امیر معزی (نک: ادامه مقاله)، لیکن تحلیل که او از تاریخ تقدیم کتاب به سلطان محمد بن ملک‌شاه، شایسته توجه است (khismatulin, 63؛ همچنین، نک: ادامه مقاله).^۲

یآوری پس از معرفی مبسوط *سیرالملوک*، هم‌صدا با دارک و سیمیدچی‌وا، کتاب را به کلی اصیل و تفاوت بخش دوم آن را ناشی از تیره شدن رابطه نظام‌الملک با شاه دانسته است. وی نظر زاخودر و خیسमतولین را قانع کننده ندانسته و بر آن است که فرضیه خیسमतولین، بر پایه قصیده ضمیمه به یکی از نسخ *سیرالملوک* (نسخه ارومیه) قرار دارد،

۱. جالب آنکه به عقیده تتلی (Tetley, p. 141) امیر معزی هیچگاه در خدمت محمد بن ملک‌شاه نبوده است.
 ۲. تحقیقات بسیاری نیز به بررسی جنبه‌های دیگر *سیرالملوک* (بدون ورود به بحث اصالت یا اغلاط و تناقضات آن) پرداخته‌اند. از جمله مهمترین این تحقیقات، مقاله لمبتون تحت عنوان "The Dilemma of Government in Islamic Persia: The 'Siyāsāt-nāma' of Nizām al-Mulk"؛ مقاله یورگن پلبا عنوان "Alptegin in the Siyāsāt-nāma"؛ کتاب تازه چاپ یآوری با نام *The Future of Iran's Past: Nizām al-Mulk Remembered* و مقالات و کتب معرفی شده در پیشینه بحث این سه اثر است.

حال آنکه بنا بر شواهد، این قصیده نه از معزی، بلکه بر ساخته دوران بعد است.^۱ جالب آنکه از نویسندگان فوق، صرفاً طباطبائی و خیسما تولین به نوشته سیمیدچیه‌وا، و ابوالحسنی به کتاب طباطبائی، و یآوری به مقالات سه فرد اخیر اشاره کرده‌اند و به نوشته‌های دیگر، مراجعه نشده است. از همین رو، اگرچه سخن ایشان تا حدی نظر یکدیگر را تکمیل می‌کند، اما حاصل کار آنها تکراری و گاه متناقض است. به هر صورت، این پیشینه نشان داد که همچنان چند مسئله مطرح در باب سیرالملوک، پاسخ قانع کننده نیافته است: نخست مسئله اصالت کتاب، اغلاط تاریخی و میزان و سبب وجود آنها، دوم میزان مجعولات و موارد مجعول و سرانجام انگیزه جعل و هویت جاعل یا جاعلان بخشی از این اثر. در این پژوهش، اغلاط تاریخی کتاب آشکار و بر اساس گونه‌شناسی آنها، تحلیلی از سبب بروز این اشتباهات به دست داده خواهد شد. آشکار شدن این اشتباهات خود سرخ شناخت و میزان مجعولات کتاب در این پژوهش است و در نهایت، هویت جاعل یا جاعلان و انگیزه آنان مشخص می‌شود.

اغلاط و تناقضات سیرالملوک

چنانکه اشاره شد، اغلاط تاریخی متعدد و گاه تناقضاتی در سیرالملوک هست که بیشتر پژوهشگران به دیده اغماض به آنها نگریسته‌اند، زیرا به زعم ایشان، هدف خواجه نه نگارش اثری تاریخی، بلکه مکتوبی سیاسی بوده است و او اخبار و روایات را صرفاً در جهت اثبات مدعیات خود می‌آورده است.^۲ با وجود این، شماری دیگر از پژوهشگران به برخی از این اشتباهات توجه کرده‌اند، اما نه تمام اغلاط کتاب، در حالی که بررسی همین اغلاط می‌تواند مطمئن‌ترین راه برای آگاهی از مجعولات و هویت جاعل باشد. اغلاط و تناقضات را به این شرح بر می‌شمریم:

۱. در فصل سوم سیرالملوک، ذیل حکایت «امیر عادل»، یعقوب لیث صفاری در شمار اسماعیلی مذهببان و نیت او از لشکرکشی به سوی بغداد، سرنگونی خلیفه عباسی، المعتمد (حک. ۲۵۶-۲۷۹) و بر تخت نشاندن مخالف او - ساکن شهر مهدیه - آمده است (نظام‌الملک ۱۳۴۰، ۱۳-۱۶)، اما این مطلب صحیح نیست، زیرا گذشته از اینکه هیچ شهادی در تأیید گروه یعقوب لیث به مذهب اسماعیلی در دست نیست، شهر مهدیه نیز در سال ۳۰۳ ق و پس از تشکیل حکومت فاطمیان اسماعیلی (۲۹۶ ق)

۱. <http://www.iranicaonline.org/articles/siar-al-moluk>

۲. برای نمونه نک: موحد، ۲۹۸-۲۹۹؛ Paul, 123-24

تأسیس شد و یعقوب لیث سال‌ها پیش از این تاریخ در ۲۶۵ ق از دنیا رفته بود (نک: نظام‌الملک ۱۳۲۰، تعلیقات مصحح، ۱۳؛ همو ۱۳۳۴، ۱۲، ۱۴).

۲. در فصل دهم، جدای از ناسزا و تهمت‌هایی به آل بویه که هیچ منبعی آن را تأیید نمی‌کند، ذیل حکایت دزدان کوچ و بلوچ، دست کم سه خطای فاحش دیده می‌شود: نخست آنکه رباط دیر گچین از توابع ولایت کرمان دانسته شده، حال آنکه این کاروانسرا بر سر راه قم به ری واقع است و میان آنجا تا ایالت کرمان، دو ایالت یزد و اصفهان فاصله هست (نظام‌الملک ۱۳۴۰، ۸۰-۸۲، ۸۵؛ درباره دیر گچین، نک: حاتمی و گلچین، ج ۱۸، ۹۳). دوم آنکه در ادامه همان حکایت، ابوعلی الیاس هم‌عصر سلطان محمود (حک. ۴۲۱-۳۸۸ ق) پنداشته شده است، اما او در گذشته ۳۵۶ ق و حاکم کرمان در نیمه نخست سده چهارم بوده است (نظام‌الملک ۱۳۴۰، ۸۱؛ در باب ابوعلی الیاس، نک: همو ۱۳۲۰، تعلیقات، ۷۷؛ آل داوود، «آل الیاس»، ج ۱، ۳۷۴-۳۷۵). خطای سوم آن است که در ضمن نامه سلطان محمود غزنوی به ابوعلی الیاس، آمده است که به دستور او «... شغل و عمل همه خواجهگان عراق به خواجهگان و متصرفان خراسان فرمودند که ایشان حنفی باشند یا شافعی پاکیزه دین. این هر دو طایفه دشمن رافضی و باطنی و خارجی باشند و موافق ترکان‌اند. و نگذاشتم که یک دبیر عراقی قلم بر کاغذ نهد از آنچه دانستم که دبیران عراق بیشتر از ایشان باشند و کار بر ترکان شوریده دارند» (نظام‌الملک ۱۳۴۰، ۸۲). نادرستی این سخن از آنجا آشکار است که سلطان محمودو سپس پسرش مسعود، پس از فتح ری افزون بر استخدام جمع کثیری از دبیران بویه‌ی، حتی ابوالعلا محمد بن علی - وزیر آخرین امیر بویه بر ری - را نیز به استخدام دربار خود درآوردند

۱. نخستین حکایت فصل دوم نیز داستانی افسانه‌آمیز است که در خلال آن از ساختن پلی در -
 → سواد بغداد در سالهای خلافت عثمان (۲۳-۳۵ ق)، یاد شده است. اقبال (نظام‌الملک ۱۳۲۰، تعلیقات، ۷) و به تبع او شعار (ص ۱۱)، ذکر عنوان بغداد را در دوره عثمان خطایی تاریخی قلمداد کرده‌اند، لیکن محتملاً نویسنده برای سهولت درک خوانندگان معاصرش به جای سواد یا سواد عراق از سواد بغداد استفاده کرده است. ضمن اینکه در برخی نسخ سیرالملوک نیز، به جای سواد بغداد، سواد نهروان آمده است. همچنین، در چاپ اقبال (ص ۵۰)، عماره بن حمزه از منشیان نخستین خلفای عباسی و هم دوره الواثق ذکر شده است و اقبال آن را از جمله خطاهای تاریخی فصل ششم سیرالملوک دانسته است. اما در برخی نسخ دیگر سیرالملوک، به جای واثق، "ابودوائیق" و در برخی "دوائیق" - لقب طعنه‌آمیز منصور خلیفه - آمده (نظام‌الملک ۱۳۴۰، ۵۵) که عماره بن حمزه هم عصر او بود. با این وصف، آشکار است که تغییر واژه دوائیق به واثق، ناشی از خطای کاتبان است نه خطای مؤلف. اشتباه دیگری نیز که اقبال (ص ۵۵) در ذیل فصل هفتم سیرالملوک برشمرده است، همین گونه ناشی از کاتب است، نه نویسنده سیرالملوک.

(نک: بیهقی ۱۳۱۷، ۱۱۱؛ باسورث، ۵۵-۵۶).

۳. فصل ۲۱، حاوی دو حکایت با نکات متناقض است. در نخستین حکایت آمده است: «در همه جهان دو مذهب‌اند که نیک است و بر طریق راست‌اند، یکی حنفی و دیگری شافعی رحمه‌الله علیهما، و دیگر همه هوا و بدعت است. و سلطان شهید رحمه‌الله علیه، در مذهب خویش چنان صلب و درست بود که بارها بر زبان او رفته بود که‌ای دریغا اگر وزیر من شافعی نبودی ... و من بدان سبب که ... مذهب شافعی را به عیب می‌داشت، همواره از او اندیشمند بودمی» (نظام‌الملک ۱۳۴۰، ۱۲۲). این مطلب را چگونه می‌توان پذیرفت، حال آنکه همان سلطان به خواجه اجازه داده بود به هزینه دولت او بزرگ‌ترین مدارس وقت جهان اسلام را برای مذهب غیر معتقد خویش، یعنی شافعی، بسازد!

در حکایت دیگر، از قمار شطرنج نظام‌الملک با همنشینان خویش سخن رفته است (نظام‌الملک ۱۳۴۰، ۱۲۲)،^۲ اما چنین کاری یا دست کم نقل آن، از خواجه که خود را سخت پیرو شرع می‌نمود و در کتاب خویش بر رعایت شرع تأکید خاص داشته است، سازگار نیست. همچنین، در همان حکایت سخن از فرستادن سفیری از سوی خان سمرقند به دربار سلطان آلپ ارسلان می‌شود و به هنگام بازگشت او، خواجه نیز خود فرستاده‌ای با او همراه کرد تا وی را از وضع و حال دربار خان سمرقند آگاه کند. طبق این حکایت، آنگاه که سفیر خان و فرستاده خواجه به سمرقند رسیدند، خان در حضور سفیر خواجه، از رسول خود در باب وضع و حال مملکت و دربار آلپ ارسلان پرسید و او نیز نیک و بد و نقاط قوت و ضعف دربار و قلمرو سلطان را گزارش داد. این سخن از آنجا نادرست می‌نماید که بنابر قاعده، هیچ پادشاهی در حضور نماینده رقیب یا خصم، گزارش سفیر خویش را آشکار نمی‌کند. افزون بر این، این حکایت با سخن اصلی آغاز همان فصل نیز سازگار نیست، زیرا در آغاز فصل خواجه آورده است که «چون پادشاهان به یکدیگر رسول فرستند نه مقصود همه آن پیغام و نامه باشد که بر ملا اظهار کنند، چه صد خرده و مقصود در سرّ بیش باشد ایشان را» (همو، ۱۲۱، ۱۲۴).

۴. در فصل ۲۷ ذیل حکایتی از الپتکین، آمده است که از پس مرگ نوح بن نصر (۳۴۳-۳۳۱ ق) پسرش منصور به قدرت رسید (نظام‌الملک ۱۳۴۰، ۱۳۸)، حال آنکه

۱. جالب آنکه آخرین وزیر سلطان محمود، احمد بن عبدالصمد شیرازی، نیز نسبت از شیراز داشت، گرچه ظاهراً در خراسان پرورش یافته بود (باسورث، ۵۵-۵۶).
 ۱. مؤید قمار بودن بازی آنان، تصریح به این نکته است که خواجه به هنگام برد، انگشتر همنشین خود را به گرو گرفته بود (نظام‌الملک ۱۳۴۰، ۱۲۲).

پس از نوح فرزند دیگرش عبدالملک (۳۴۳-۳۵۰ ق) و پس از مرگ او، منصور بن نوح به تخت نشست (نک: نظام‌الملک ۱۳۳۴، ۱۱۵).

این اغلاط بخش نخست کتاب است و همه این اغلاط، جز اشتباه کم اهمیت فصل ۲۷، مربوط به حکایاتی در ذم و ردّ شیعیان، به ویژه اسماعیلیه است، اما بخش دوم کتاب، یعنی یازده فصل ۴۰ تا ۵۰، بر خلاف بخش نخست هم انشا و ساختاری آشفته دارد و هم حکایات منضم به هر فصل با سخن اصلی آنها چندان همخوان نیست. مهم‌تر آنکه، اشتباهات و تناقضات این بخش برخلاف بخش پیشین، بسیار متعدد است.

۵. فصل ۴۰ با حکایتی آغاز شده است که در ضمن آن، سازنده شهر بدخشان هارون و همسرش، زبیده، معرفی شده است (نظام‌الملک ۱۳۴۰، ۱۸۲)، اما این شهر بسیار کهن‌تر از روزگار آن دوست و منابع متعدد جغرافیایی تنها از ساختن دژی به هزینه زبیده در این شهر یاد کرده‌اند (مقدسی، ۳۰۳؛ یاقوت حموی، ج ۱، ۳۶۰).

۶. در ادامه همان فصل، ذیل عنوان «در معنی القاب»، ضمن انتقاد از بسیاری القاب و آثار سوء آن، توصیه شده است که صرفاً یک لقب به اشخاص اعطا شود. صحت انتساب این سخن به خواجه از آنجا محل تردید است که خود او القاب متعدد داشت، همچون قوام‌الدین، نظام‌الملک، رضی‌امیرالمؤمنین و صدر الاسلام و بدین ترتیب نمی‌توانست به امری پند دهد که خود پایبند آن نبوده است (نظام‌الملک ۱۳۴۰، ۱۸۹، ۱۹۹-۲۰۰؛ عمادالدین اصفهانی، ۲۱۸؛ ابن‌اثیر، ج ۱۰، ۴۳۷). مهم‌تر آنکه در تأیید درستی این توصیه، حکایتی طویل از سلطان محمود نقل کرده است که در پایان آن، سلطان محمود موفق می‌شود لقبی مضاعف از خلیفه دریافت کند. از این رو، حکایت مذکور در واقع نقض غرض پند اصلی این فصل است نه مؤید آن. جالب آنکه در همین حکایت، القاب سلطان محمود تنها یمین‌الدوله و امین‌المله آمده (نظام‌الملک ۱۳۴۰، ۱۸۹-۱۹۷) و اشاره‌ای به لقب مشهور او، سیف‌الدوله، نشده است، حال آنکه دور می‌نماید، خواجه که پدرش در خدمت محمود و مسعود و خود نیز از اواخر دولت سلطان مسعود به خدمت آنان در آمده بود، از این لقب مشهور محمود ناآگاه باشد.

۷. انشای مقدمه و ترتیب فصل ۴۱ آشفته است. همچنین ذیل این فصل در برخی نسخ بجای مانده از کتاب، نظام‌الملک مورد مدح قرار گرفته و از او به صورت شخص غایب یاد شده و نام و القاب شاهی دو سلطان سلجوقی که پس از مرگ خواجه نظام‌الملک و ملک‌شاه به قدرت رسیده‌اند، آمده است (نظام‌الملک ۱۳۳۴، ۱۵۹، ۱۷۶؛

نظام‌الملک ۱۳۴۰، ۱۹۹ و تعلیقات، ۳۴۳).

۸. در ادامه همین فصل و در توضیح سیاست غزنویان در قبال اهل عراق، بار دیگر آمده است که «در روزگار سلطان محمود و مسعود ... و عاملان بد مذهب عراق را به خود راه ندادندی و ترکان هرگز ایشان را شغل نفرمودندی، گفتندی ایشان هم مذهب دیلمان اند و هواخواه ایشان» (نظام‌الملک ۱۳۴۰، ۲۰۳)، اما گذشته از شواهدی که پیشتر در ردّ این مطلب و تأیید حضور وزرا و کارگزاران عراقی در دربار غزنویان ارائه شد، ناآگاهی خواجه از این موضوع نیز پذیرفتنی نیست، زیرا پدرش با پادرمیانی یک عراقی یا عراقی‌زاده، یعنی ابونصر احمد بن عبدالصمد شیرازی عباسی - وزیر وقت سلطان مسعود - رضایت مسئول بالا دست خود را برای بخشش دیون خویش جلب کرد و برای حضور مجدد در دولت غزنویان فرصت یافت. جالب آنکه خواجه نیز خود در این ماجرا همراه پدرش در غزنه بود (نک: علی بن زید بیهقی، ۸۰-۸۳). افزون بر این، خواجه نظام‌الملک چگونه می‌توانست سلطان ملکشاه را به اخراج دیوانیان عراقی از دولت تشویق کند، در حالی که از برجسته‌ترین کارگزاران سلاجقه در سالهای وزارت او، دو دبیر شیعی بوده‌اند، یعنی انوشیروان خالد کاشی - که در اثر خود سخت از خواجه تمجید کرده است - و مجدالملک قمی (عمادالدین اصفهانی، ۲۱۸-۲۲۱؛ اقبال، ۵۴-۵۵، ۱۱۰-۱۰۹، ۱۸۴-۱۸۳؛ خطیبی، ج، ۱۰، ۴۰۷). علاوه بر این، همین مجدالملک در سالهای بعد نیز، نخست از اعیان و انصار پسران خواجه نظام‌الملک بود و بعدها با کنار زدن آنان از سال ۴۹۲ ق، خود وزیر سلاجقه گردید (نک: عمادالدین اصفهانی؛ ابن اثیر، ج ۱۰، ۲۵۲، ۲۶۳).

۹. در همین فصل مطلبی نیز در تناقض آشکار با بخش نخست کتاب هست: در حالی که در این فصل اخراج عراقیان و دیلمیان و سپردن امور به خراسانی‌ها امری ضروری برای بقای حکومت سلجوقیان دانسته شده است، نویسنده در سه فصل از بخش نخست کتاب چندبار بر استخدام دیلمیان و اهل عراق در دیوان و سپاه به عنوان امری تعدیل‌کننده نیروهای خراسانی، تأکید کرده بود (نک: نظام‌الملک ۱۳۴۰، فصل ۱۹، ۲۴، ۲۵، ۱۱۸، ۱۲۸، ۱۳۰؛ قس. فصل ۴۱، ۲۰۲-۲۰۸؛ فصل ۴۳، ۲۳۷-۲۳۸).

۱۰. افزون بر این، در ادامه همین فصل بر اخراج تمام یهودیان و ترسایان از مناصب دولتی تأکید شده است (نظام‌الملک ۱۳۴۰، ۲۰۲-۲۱۷)، حال آنکه خواجه خود، ملکشاه را در سال ۴۷۳ که در پی اخراج سربازان یهودی و ارمنی از سپاه بود، از این کار

باز داشت، زیرا این اقدام را به زیان دولت و جامعه می‌دانست. مهم‌تر آنکه خواجه خود مستوفی بصره را از یهودیان برگزید و وکیلش در شهر بغداد دست‌کم تا سال ۴۸۴ ق، همچنان یک یهودی بود (نک: ابن‌اثیر، ج ۱۰، ۱۸۶؛ Lambton, 65-66 ابوالحسنی، بخش دوم، ۱۴۷).

۱۱. علاوه بر تناقض فوق، سخن این بخش با بخش دیگری از همین فصل نیز، در تناقض است. در بخش حاضر سلطان از سپردن هرگونه منصب به اهل عراق، یعنی شیعیان و غیر مسلمانان، نهی شده است و این به مفهوم اخراج و بیکاری بسیاری از درباریان سلجوقی است، اما در صفحات بعد او را اندرز می‌دهد که همه دبیران و دیوانیان را به کار گیرد، زیرا بیکاری آنان را ناچار از مهاجرت به دربار رقیبان یا حمایت از یاغیان خواهد کرد و خود منشأ خطری بزرگ برای سلطان خواهد شد (نک: نظام‌الملک ۱۳۴۰، ۲۱۰-۲۱۷).

۱۲. در ادامه فصل ۴۱، یازده حدیث در لزوم قتل و سرکوب شیعیان، بدون ذکر سلسله اسناد، از زبان دو تن از عالمان نزدیک به دربار سلطان آلب ارسلان روایت شده است: قاضی امام ابوبکر (در برخی نسخ: قاضی لوکر)، که می‌بایست قاضی ابوبکر محمد بن مظفر شامی باشد و امام ابوالمظفر مشطّب بن محمد فرغانی حنفی (د. ۴۸۶ ق) (درباره این دو، نک: ابن‌اثیر، ج ۱۰، ۲۲۷، ۲۵۳). این روایات چنانکه پژوهشگران پیشین نیز اشاره کرده‌اند، مجعول است (نک: نظام‌الملک ۱۳۴۰، تعلیقات مصحح، ۳۴۶)، اما این جعل سست و آشکار نمی‌تواند از آن خواجه نظام‌الملک باشد که در نزد علمای بزرگ، علم حدیث و اصول آن آموخته بود و گهگاه در دوره وزارت نیز، به قول خویش برای تبرک در مجلس حدیث علمای بزرگ حاضر می‌شد (نک: ابن جوزی، ج ۱۶، ۳۰۲؛ ابن‌اثیر، ج ۱۰، ۲۰۷؛ سبکی، ج ۴، ۳۱۲؛ ابن کثیر دمشقی، ج ۱۲، ۱۴۰). از سوی دیگر، جعل این احادیث و انتساب آنها به دو شخص مذکور، یعنی امام ابوبکر (د. ۴۸۹ ق) و امام ابوالمظفر (د. ۴۸۶ ق) نیز نمی‌توانست در زمان حیات آن دو صورت گرفته باشد.

۱۳. در همین فصل، ذیل حکایت فخرالدوله (همان، ۲۱۲) سخن از این مطلب به میان آمده است که در سالهای وزارت صاحب بن عباد (درگذشته صفر ۳۸۵ ق.) جمعی از دیوانیان برکنار شده دربار فخرالدوله دیلمی، برآن بوده‌اند تا به خراسان مهاجرت کنند و به سلطان محمودغزنوی بپیوندند. حال آنکه سلطان محمود دو سال پس از مرگ صاحب بن عباد، یعنی در سال ۳۸۷ ق به حکومت رسید.

۱۴. در حکایت بعدی همین فصل (همان، ۲۱۵)، از دو شهر بغداد و واسط در

سالهای حاکمیت سعد بن ابی وقاص در خلافت عمر (۱۳-۲۳ ق) یاد شده است، حال آنکه شهر واسط در سالهای حاکمیت حجاج بن یوسف بر عراق (۷۵-۹۵ ق) و بغداد در سال ۱۴۵ ق در دوره خلافت منصور (۱۳۶-۱۵۸ ق) ساخته شد.

۱۵. حکایت بعدی فصل مذکور (همان، ۲۱۸-۲۱۹) چند غلط فاحش دارد: یکی آنکه در باب سلیمان بن عبدالملک، که کمتر از دو سال و نه ماه خلیفه بود (خلافت. ۹۶-۹۹ ق) و در وصف دوره او منابع به امری مهمی اشاره نکرده‌اند، آورده است: «از بنی‌امیه و بنی‌مروان» هیچ پادشاهی بزرگ‌تر و توانگرتر از سلیمان بن عبدالملک نبوده است، حال آنکه بی‌گمان به هیچ روی سلیمان قابل مقایسه با خلفای دیگر بنی‌امیه یعنی معاویه، عبدالملک بن مروان، ولید و هشام بن عبدالملک نیست. از سوی دیگر، در همین جمله کوتاه نیز باز دو خطا یا دست کم سخن نه چندان دقیق، هست: یکی آنکه از بنی‌امیه با عنوان «پادشاه» یاد کرده و نه «خلیفه» و دیگر آنکه میان بنی‌امیه و بنی‌مروان تفاوت قائل شده است، حال آنکه بنی‌مروان خود شاخه‌ای از بنی‌امیه‌اند و صحیح آن بود که برای نشان دادن تفاوت دو شاخهٔ این خاندان، از عنوان بنی‌سفیان و بنی‌مروان استفاده می‌کرد.

۱۶. خطای فاحش دیگر آنکه، جعفر برمکی (تولد ۱۵۰ و مقتول در ۱۸۷ ق) وزیر سلیمان بن عبدالملک ذکر شده است. این خطا حتی اگر چنانکه قزوینی احتمال داده است، ناشی از وقوع تصحیف و تغییر در نام خالد برمکی به جعفر برمکی و به دست کاتب صورت گرفته باشد، باز از میزان اشتباه نمی‌کاهد، زیرا خالد برمکی متولد حدود ۹۰ ق. بود و حتی در کودکی هم نمی‌توانست وزیر سلیمان بن عبدالملک شده باشد (نک: همو ۱۳۴۰، ۲۱۸-۲۲۴؛ همو، ۱۳۲۰، ۱۱۹؛ همو ۱۳۳۴، ۱۷۷).

۱۷. فصل ۴۲، روایتی مبنی بر زنده بودن بزرگمهر، وزیر خسرو انوشیروان ساسانی (حک. ۵۷۹-۵۳۱ م)، پس از اسلام آورده است که قطعاً اشتباه است (نک: نظام‌الملک، ۲۳۰).

۱۸. فصل ۴۳ تنها شامل چهار بند، آشفته و هر چهار بند مستقل از یکدیگر است. فصول بعد از آن تا فصل ۴۸ نیز می‌بایست جزو فصل ۴۳ می‌بودند، زیرا بر اساس ساختار کتاب، هر فصل با توصیه‌ای آغاز شده و حکایاتی در تأیید آن آمده است، اما فصول مذکور تنها از چند حکایت تشکیل شده‌اند. جالب آنکه در نهایت ارتباطی هم میان این حکایات با یکدیگر برقرار نگردیده و نتیجه‌ای از آنها به دست نیامده است (همان، ۲۳۶-۲۳۸).

۱۹. فصل ۴۴ حکایتی طولانی در باب مزدک است و چنان خام، ساده‌انگارانه و دچار تناقض‌های درونی که پیام آن به هیچ روی باورکردنی نیست و نمی‌توان پذیرفت چنین حکایتی را مؤلف بخش نخست برگزیده که حکایات را مطابق عنوان و اندرز هر فصل انتخاب کرده است (همان، ۲۳۹-۲۵۹).

۲۰. فصل ۴۶ مشوش آغاز شده است و حکایات متعدد آن اشتباهات و تناقضات پرشمار دارد. در نخستین حکایت از بازداشت محمد بن اسماعیل بن امام جعفر صادق (ع) (و در برخی نسخ امام جعفر صادق!) به دستور هارون رشید و مرگ او در زندان و به خاک سپردنش در مقابر قریش بغداد یاد شده است که روشن است صحیح نیست و در واقع سرگذشت او با امام موسی کاظم (ع) خلط شده است (همان، ۲۶۲؛ همان، تعلیقات مصحح، ۳۵۲؛ همو ۱۳۲۰، ۲۶۰).

۲۱. در ادامه همین حکایت از شخصی موسوم به غیاث سخن به میان آمده که پنهانی در ری به تبلیغ مذهب اسماعیلی می‌پرداخته و چون در سال ۲۰۰ ق. کارش فاش شده، به خراسان گریخته و در آنجا امیر حسین بن علی مروودی را به مذهب خویش درآورده است (نظام‌الملک ۱۳۴۰، ۲۶۴-۲۶۵، ۲۶۷)، اما آشکار است که این شخص نمی‌توانسته هم عصر مروودی، سپهسالار خراسان در سالهای حکومت امیر احمد بن اسماعیل (۲۹۵-۳۰۱ هـ. ق.) باشد (ابن اثیر، ج ۸، ۸۸).

۲۲. حکایتی دیگری از فصل مذکور در باب گروه نصر بن احمد به مذهب اسماعیلی، شورش سپاهیان و سرانجام خلع وی نیز، حاوی چند اشتباه است (نک: نظام‌الملک ۱۳۴۰، ۲۶۷-۲۷۵). نخست آنکه منابع به هیچ روی خبر گروه امیر سامانی را به مذهب اسماعیلی تأیید نمی‌کند و سایر مطالب حکایت نیز در باب گسترش مذهب اسماعیلیه برخلاف منابع ملل و نحل است (نظام‌الملک ۱۳۳۴، تعلیقات، ۲۲۰-۲۲۲).

۲۳. در ادامه همین فصل، ذیل عنوان «بیرون آمدن باطنیان در زمین شام و مغرب»، اغلبیانی که حاکمان منصوب عباسیان بر افریقیه بوده‌اند، بادیه‌نشین محلی و پیرو اسماعیلیه معرفی شده‌اند (نظام‌الملک ۱۳۴۰، ۲۷۶)، اما برخلاف این مطلب، بادیه‌نشینان اسماعیلی محلی، قبایل بربر گتامة بوده‌اند نه اغلبیانی که خاندانی از اعراب مهاجر و دشمن اسماعیلیه شمرده می‌شدند (نک: نظام‌الملک ۱۳۳۴، تعلیقات مصحح، ۲۲۹).

۲۴. در حکایتی دیگر از همین فصل سلسله نسب عبیدالله سعید ملقب به مهدی بالله، نخستین خلیفه فاطمی، با نسبی که به گونه‌ای مشوش در صفحات پیش‌تر برای او

آمده بود (نظام‌الملک ۱۳۴۰، ۲۷۵-۲۷۶، ۲۸۷)، کاملاً متفاوت است. همچنین در همین بخش، یکبار دیگر جانشین بلافصل نوح بن نصر (حک. ۳۳۱-۳۴۳)، منصور ذکر شده (همان، ۲۷۸)، اما چنانکه پیش‌تر اشاره شد، پس از نوح نخست فرزند بزرگش عبدالملک (حک. ۳۴۳-۳۵۰ ق) به حکومت رسید.

۲۵. در همین فصل، یعقوب لیث صفاری خارجی مذهب به شمار رفته است، حال آنکه در فصل سوم از اعتقاد او به مذهب اسماعیلی سخن به میان آمده بود (همان، ۲۰، ۲۷۷).

۲۶. در فصل ۲۷ کتاب، حکایتی مفصل در باب سبب تیرگی رابطه الپتکین - سپهسالار و والی خراسان در دوره امیر نوح بن نصر سامانی و جانشین یا جانشینانش - با سامانیان آمده است که از جمله آشکارترین تناقضات سیرالملوک است. طبق این حکایت، الپتکین پس از مرگ نوح بن نصر از به تخت نشستن برادر نوح حمایت کرد، اما سرانجام فرزند نوجوان نوح، یعنی منصور، امیر شد و همین موضوع کینه امیر جدید سامانی از الپتکین و راندن او از دربار سامانیان را در پی داشت. اما در فصل ۴۶، سبب تیرگی رابطه این دو، نه قضیه مذکور، بلکه توطئه اسماعیلیان ذکر شده است که پس از نفوذ در دربار سامانیان، امیر منصور را علیه مخالفان خود از جمله الپتکین برانگیختند (همان، ۱۳۴-۱۵۰، ۲۷۹-۲۸۳؛ همچنین نک: نقدی تاریخی بر سیرالملوک، ۲۱؛ Paul, 128-40).

۲۷. اشتباه دیگر این فصل در باب دوره زندگی مقنع (در گذشته حدود ۱۶۶ ق) است که با ابوسعید جنابی (مقتول در ۳۰۰ یا ۳۱۰ ق) هم عصر شمرده شده است (نظام‌الملک ۱۳۴۰، ۲۸۹؛ در باب مقنع و نیز این اشتباه در سیرالملوک، نک: همو ۱۳۲۰، تعلیقات، ۲۸۱؛ صدیقی، ۲۰۸).

۲۸. گزارش این فصل در باب ابوطاهر جنابی (د. ۳۳۲) و عقیده او نسبت به پیامبران و کتب مقدس ادیان ابراهیمی پذیرفتنی نیست و با گزارش سایر منابع همخوانی ندارد، بلکه حتی بخشی از این گزارش اساساً در تضاد با منابع ملل و نحل در باب جنابی است (نظام‌الملک ۱۳۴۰، ۲۸۸-۲۸۷؛ برای شرح حال ابوطاهر جنابی و گزارش منابع متعدد در باب او، نک: رضازاده، «جنابی، ابوطاهر سلیمان» دجا، ج ۱۰؛ همو، «ابوطاهر جنابی»، دبا، ج ۵).

۱. براساس گزارش مقدسی (ص ۲۳۸) از ماجرای جانشینی امیر عبدالملک و گردیزی (ص ۳۵۴-۳۵۶) از سبب تیره شدن رابطه الپتکین با امیر منصور، حکایت نخست سیرالملوک نزدیک به واقع است. افزون بر این، گزارش گردیزی (ص ۳۵۵-۳۵۷) از اختلاف امیر منصور با سایر کارگزارانش، نشان می‌دهد که حکایت دوم سیرالملوک به کلی خلاف واقع است.

۲۹. سرانجام آنکه در فصل مذکور، جانشین امیر اسماعیل بن احمد سامانی (حک. ۲۹۵-۲۷۹ ق)، برادرش نصر بن احمد دانسته شده است، حال آنکه نصر نوه او بود نه برادرش و بعد از مرگ اسماعیل نیز، نخست پسرش احمد تا ۳۰۱ ق حکومت کرد و پس از قتلش نصر، امیر سامانیان گردید (نظام‌الملک ۱۳۴۰، ۲۸۷-۲۸۸، ۲۸۷، همچنین نک: همو ۱۳۲۰، ۲۷۶).

۳۰. فصل ۴۷ نیز اگرچه اشتباه آشکاری ندارد، لیکن فراتر از محتوای پر از تهمت و ناسزای پر شمار به شیعیان یا خروج کنندگان بر حکومت‌های وقت، ادبیات و داوری نویسنده - به ویژه در بخش مربوط به دوره خلافت المعتمد - چنان دور از ادب و نزاکت و انصاف است که نمی‌توان پذیرفت نوشته مؤلف بخش نخست کتاب یا نظام‌الملک باشد (نک: نظام‌الملک ۲۹۰، ۱۳۴۰-۳۰۰).

شواهد جعل و مجعولات

گذشته از نظر و شواهد برخی از پژوهشگران مبنی بر مجعول بودن غالب یا بخشی از *سیرالملوک* (نک: بخش نخست مقاله)، در بخش قبلی مقاله نیز آشکار گردید که غالب اشتباهات و تناقضات *سیرالملوک* مربوط به بخش دوم و غالباً با محتوایی در رد اهل عراق (یعنی شیعیان و غیر مسلمانان آنجا) و تأکید بر زیان دخالت زنان در امور سیاسی است. چهار اشتباه و تناقض مذکور در بخش نخست کتاب هم مطالب یا حکایاتی در رد شیعیان است. وجود اینگونه اغلاط در *سیرالملوک*، نشانه‌ای از بی‌اطلاعی نویسنده از فرق و مذاهب معاصر خویش است و چنانکه زاخودر هم گفته است، با دانش و جایگاه سیاسی خواجه نظام‌الملک، سازگار نیست. این خود می‌تواند یکی از قرائن مجعول بودن قریب به اتفاق بخش‌هایی باشد که محتوی اشتباهات و تناقضات پیش گفته هستند. گذشته از این، قرائن و نشانه‌های روشن‌تری نیز در تأیید مجعول بودن همان بخش‌ها و قسمت‌های دیگری از کتاب، در دست است.

۱. نشانه نخست، آغاز شدن بخش دوم کتاب با مقدمه‌ای است که به هیچ روی با سال‌های وزارت خواجه نظام‌الملک و نیز مقدمه بخش نخست اثر سازگار نیست. در فصل چهلیم، آشفتگی و جنگ و جدال‌های گذشته را چنین وصف کرده است: «به هر وقتی حادثه‌ای آسمانی پدیدار آید و مملکت را چشم بد اندر یابد و دولت تحویل کند و از خانه به خانه شود و یا مضطرب گردد از جهت فتنه و آشوب و شمشیرهای مختلف و کشتن و سوختن و ظلم، و اندر چنین ایام فتنه، شریفان مالیده شوند و مفسدان با

دستگاه گردند و ... کمتر کسی امیری باشد و دون تر کسی عمیدی یابد و اصیلان و فاضلان محروم مانند و هر فرومایه باک ندارد که لقب پادشاه و وزیر بر خویشان نهد...»، آنگاه وضع کنونی دولت را چنین به قلم آورده است: «... چون به سعادت آسمانی نحوست روزگار بگذرد و ایام راحت و ایمنی پدیدار آید، ایزد تعالی پادشاهی پدید آورد عادل و عاقل از ابنای ملوک و او را دولتی دهد که دشمنان را قهر کند و او را عقل و دانش دهد که در همه کارها تمییز کند و از هر کسی بر رسد و باز پرسد که آیین ملک را به جای آرد و اندازه و درجه هر کسی پدید کند و ارزانیان را به پایه خویش باز برد و ناززانیان را دست کوتاه کند ... و کافر نعمت را از بیخ و بن برکند ... و دین را نصرت کند و هوا و بدعت را برگیرد...» (نظام‌الملک ۱۳۴۰، ۱۷۸-۱۸۰). روشن است که وصف نخست جز با دوره میان مرگ ملکشاه تا دست کم یک دهه پس از او مطابق نیست و وصف دوم نیز تنها با وضع پس از روی کار آمدن سلطان محمد بن ملکشاه در ۴۹۸ ق و به ویژه پس از شکست اسماعیلیان اصفهان در سال ۵۰۰ ق سازگار است.

۲. مقایسه محتوای کتاب با رویکرد عملی خواجه، می‌تواند معیاری دیگر برای سنجش اصالت کتاب و شناخت مجعولات آن باشد. چنانکه پیشتر بیان شد، موضوع محوری در میان بخش‌های مغلوپ و متناقض سیرالملوک تأکید بر عدم مشروعیت مذاهب شیعه و خطر آنان برای اسلام و حکومت سلجوقیان است، اما این توصیه‌ها به هیچ روی با سیاست عملی خواجه همخوانی ندارد، زیرا به گواه منابع، در سراسر دوره وزارت او مدارس متعدد شیعیان در شهرهای قم، آوه، کاشان، ری و سبزوار، آزادانه گشاده بود و بر شمار آنها افزوده می‌شد (بیهقی ۱۳۱۷، ۱۹۵؛ قزوینی رازی، ۳۴-۳۷، ۱۹۸، ۲۰۲). مهم‌تر آنکه او چندین بار در سال به دیدار دو تن از علمای بزرگ شیعه اثنی عشری در شهر ری، موسوم به سیدمرتضی قمی و شیخ جعفر دوریستی رازی می‌رفت و دختر خود را نیز به ازدواج سید مرتضی قمی یا پسر او درآورد و پسرش با دختر یکی از بزرگان شیعی موسوم به امیرشرفشاه که حاکم ری بود، ازدواج کرد (نک: بیهقی ۱۳۱۷، ۷۴؛ قزوینی رازی، ۱۴۵، ۳۹۹، ۲۲۴، ۲۶۱).

۳. افزون بر این، عبدالجلیل رازی از اسناد بخشش‌های ملکی و سالانه خواجه نظام‌الملک و ملکشاه به شیعیان و علویان یاد کرده که تا زمان او در نیمه دوم قرن ششم، همچنان برقرار بوده است. گواه صحت این مطالب نیز می‌تواند شعر یکی از پر نفوذترین علویان شیعی موسوم به سید اجل عزیز بن هبه‌الله بیهقی (۴۵۹-۵۲۷ ق) در رثای نظام‌الملک باشد که به تبع حاکی از رضایت شیعیان از اوست (قزوینی رازی، ۱۴۲؛ تعلیقات ارموی

بر همان اثر، ج ۱، ۲۸۷).

۴. خواجه نظام‌الملک همراه با ملک‌شاه در سال ۴۷۷ ق، حرم امام رضا (ع) و در سفر به عراق در ۴۷۹ و ۴۸۰ ق، حرم امام کاظم (ع) و دو بار حرم امام حسین (ع) و امام علی (ع) را زیارت کرد. در همان سفر، او به زیارت مقابر ابوحنیفه و احمد بن حنبل در بغداد رفت (ابن جوزی، ج ۱۶، ۲۵۹؛ ابن‌اثیر، ج ۱۰، ۱۳۸، ۱۵۶، ۲۱۱). رفتار خواجه و به ویژه سیاست او در نزاع حنبلیان و شافعیان بغداد در ۴۶۹ ق،^۱ می‌تواند شواهدی نیرومند در مجعول بودن مطالبی از سیرالملوک باشد که در آن، بر حقانیت مذاهب حنفیه و شافعیه و عدم مشروعیت سایر فرق به ویژه تشیع، تأکید شده است.

۵. در بخش دوم کتاب، نویسنده در چند موضع، از وضع دستگاه دیوانی سلطان به تندی تمام انتقاد کرده و عامل اصلی آن نواقص را وزیر بی‌کفایت او دانسته است:

۱-۵. «... چون مملکت را استقامت باشد و پادشاه عادل ... و او را وزیر بی‌کفایت و رسماً دان و هنرور، همه کارها به ترتیب نیکو باز آورد و همه لقب‌ها با قاعده خویش باز آورد». پس از ذکر اوصاف وزیر شایسته، با طعن بر وزیر وقت به انتقاد از تعدد و آشفتگی القاب و آثار سوء آن پرداخته است، حال آنکه نظام‌الملک خود نیز، دارای چهار لقب بود (نظام‌الملک ۱۳۴۰، ۲۰۰؛ و نیز صفحات پیشین همین مقاله).

۲-۵. «... جرم [این وضع دیوان] با آن کس... بود که یک شغل را دو کس فرمود و هر آن گاه که وزیر بی‌کفایت بود و پادشاه غافل، نشان آن باشد که یک عامل را از دیوان دو عمل فرماید و امروز مرد هست بی‌هیچ کفایتی که ده عمل در دست دارد» (همان، ۲۰۲).

۳-۵. شاهان گذشته «به همه روزگار شغل به کسی فرمودندی که پاک اعتقاد و اصیل و پارسا باشد... و امروز این تمییز برخاسته است که اگر جهودی به کدخدایی و عمل ترکان می‌آید، می‌شاید و اگر ترسا یا گیر و قرمطی، می‌شاید» (همانجا).

۴-۵. «هر وقت که بی‌اصلان و مجهولان و بی‌فضلان را عمل فرمایند... و یک کس را پنج شش عمل فرمایند و یکی را یک عمل نفرمایند، دلیل بر نادانی و بی‌کفایتی وزیر باشد... پس اگر وزیر کافی و دانا باشد، علامت آن است که فساد کار پادشاه نطلبد» (همان، ۲۰۸-۲۰۹).

۱. در جریان این واقعه شافعیان از هم‌کیش قدرتمند خویش، نظام‌الملک، درخواست حمایت کردند، اما او با ارسال نامه‌ای به بزرگ شافعیان بغداد، اعلام داشت که سیاست سلطان و اجرای عدالت، نافی یاری یک فرقه و سرکوب دیگر مذاهب است و آنان خود باید به تدبیر این فتنه را خاموش کنند (ابن جوزی، ج ۱۶، ۱۸۱-۱۸۳، ۲۵۹؛ ابن‌اثیر، همانجا).

۵-۵. «سر همه عاملان و متصرفان وزیر باشد و هر آنگاه که وزیر بد باشد و ظالم، عمال همه همچنان باشند» (همان، ۲۱۴-۲۱۵).

۵-۶. «وزیر نیک پادشاه را نیکو نام و نیکو سیرت گرداند و هر پادشاهی که او برک شده... همه آن بوده اند که وزیران نیک داشته اند» (همان، ۲۱۸).^۱

موارد فوق، در فصول ۴۰ تا ۴۶ گواهی روشن است بر این مطلب که فصول مذکور نوشته خواجه نظام الملک نیست، زیرا معقول نیست او در کتابی که برای سلطان می نوشت، به عنوان وزیر وقت، خود را تحقیر کند و به محکومیت خویش، نظر دهد، اما چه کسی و با چه انگیزه و منفعتی می توانست دست به جعل و تغییر سیرالملوک برده باشد؟

انگیزه جعل و عامل یا عاملان آن

آگاهی از هویت جاعل و انگیزه این اقدام، مستلزم بررسی شرایط زمانه، نیروها، رقابت و منافع آنهاست.^۳ وضع دولت سلجوقی در دهه پایانی سده پنجم، یعنی همزمان با تقدیم سیرالملوک، به خوبی در آثار آن دوره به ویژه کتاب یکی از دبیران این دولت، یعنی انوشیروان خالد کاشی، آشکار شده است. این آثار به خوبی نشان می دهند که نیرومندترین جریان در درون دولت، رقابت کارگزاران خراسانی با عراقی بود که ریشه از سال های پایانی حکومت سلطان محمود غزنوی داشت. سلطان محمود پس از فتح ری - پایتخت یکی از شاخه های سلسله آل بویه - در سال ۴۲۰ ق، عده ای از دیوانیان عراقی را به استخدام دولت خود در آورد. با وجود این، تا دهه های بعد، بر رغم توفیق قدرت

۱. جالب آنکه در ادامه همین بخش، ابونصر کندی در شمار وزرای توانمند چون بزرگمهر، آل برمک، بلعمیان و صاحب بن عباد، آمده است. این نیز می تواند شاهدهی دیگر بر جعل باشد، زیرا خواجه خود عامل اصلی عزل و قتل او بود و اینک با پاسداشت او به تبع به تحقیر خود به عنوان قاتل وی، می پرداخت (نظام الملک ۱۳۴۰، ۲۱۸).

۲. قابل ذکر است که ساختار فصول ۴۹ و ۵۰ منسجم نیست. بند پنجم فصل ۴۹ به شکایت از وضعی پرداخته است که با سالهای پس از مرگ نظام الملک شباهت دارد نه سالهای وزارت خود او. بند آخر فصل ۵۰ نیز، بر رغم عدم تطابق با عنوان و موضوع اصلی فصل، چنان پخته و عمیق است که با فصول بخش نخست همسان می نماید، از این رو دست کم احتمال دست بردن در این فصول نیز هست (نک: نظام الملک ۱۳۴۰، ۳۰۳، ۳۰۶).

۳. توجه به این موضوع از چشم نویسنده "نقدی تاریخی بر سیرالملوک" و ابوالحسنی نیز دور نمانده است و هر یک به ارائه گزارشی از فضای زمانه پرداخته اند.

کارگزاران خراسانی بر عراقی‌ها در هر دو دولت غزنوی و سلجوقی، منازعه چشمگیری روی نداد، اما در سال‌های پایانی وزارت خواجه نظام‌الملک، این رقابت بار دیگر سر برآورد و از عوامل قتل او و وزیر بعدی سلجوقیان، یعنی تاج‌الملک ابوالغنائم شیرازی، در سالهای ۴۸۵ و ۴۸۶ ق، گردید.^۱

کشته شدن این دو وزیر پایان ماجرا نبود. رقابت این دو جریان با نیرویی تقریباً متوازن تا حدود یک دهه بعد ادامه داشت، تا آنکه در سال‌های وزارت نصیرالدین ابوالمحاسن ابوسعید سعد بن محمد آبی/آوی (محررم ۴۹۸ ق تا شوال ۵۰۰ ق) توازن به سود کارگزاران عراقی و عمدتاً شیعه، فرو ریخت. آبی که بر مذهب اثنی عشری بود، در همان آغاز وزارت، منصب استیفا را به شمس‌الدین ابوسعید زین‌الملک قمی سپرد و ابوالمفاخر قمی و سپس عز‌الملک بن کافی اصفهانی را به ریاست دیوان عرض‌الجیوش منصوب کرد. دیوان انشاء و طغرا نیز که نخست در دست نصیرالملک بن مؤیدالملک بن نظام‌الملک قرار داشت، در ماه‌های پایانی وزارت او به مختص‌الملک ابونصر احمد کاشانی واگذار شد (عمادالدین اصفهانی، ۲۴۳-۲۴۶؛ اقبال، ۱۴۹، ۱۵۶-۱۵۹، ۱۷۵-۱۷۶، ۱۸۳). این اقدامات واکنش سنیان را در پی آورد، چنانکه بزرگترین فقیهان حنفی و شافعی اصفهان، قاضی صدرالدین عبداللطیف بن محمد خجندی شافعی و قاضی عبیدالله خطیبی حنفی^۲ متحد شدند و همزمان، برای عزل و قتل وزیر به تکاپو افتادند (عمادالدین اصفهانی، ۲۴۴-۲۴۵؛ راوندی، ۱۵۸-۱۵۹).

مهم‌ترین مسئله دولت سلجوقیان در آن سال‌ها، منازعه با نیروی نوظهور و رو به گسترش اسماعیلیان بود. از این رو هیچ اقدامی نمی‌توانست به اندازه اتهام به اسماعیلی‌گری و ارتباط با ایشان، سعدالملک آبی و دیگر کارگزاران عراقی را نزد سلطان و مردم بدنام کند. حال آنکه آبی پیروزی‌های بزرگ در مواجهه با اسماعیله داشت و توانسته بود پایگاه‌های اصلی آنها را در اصفهان - قلعه شاهدز و خان لنجان - فتح کند. به گزارش انوشیروان خالد کاشی، سلطان محمد در پی القائنات مکرر خطیبی (و احتمالاً سایر فقها و کارگزاران خراسانی) علیه کارگزاران شیعه عراقی، از او پرسید: چرا برخلاف روزگار پدر و جدش که کسی به دین و آیین دیوانیان دولت کاری نداشت، امروز مذهب کارگزاران اهمیت یافته است؟ خطیبی در جواب گفته بود: دیوانیان آن عهد، همه

۱. در باب رقابت دبیران خراسانی و عراقی، نک: طهماسبی، ۱۴۱-۱۵۸؛ مؤمنی، ۱۳۷-۱۵۵.

۲. در برخی منابع نام او عبدالله ذکر شده، اما چنانکه اقبال (نظام‌الملک ۱۳۲۰، تعلیقات، ۱۵۹) نشان داده است، نام درست او عبیدالله است.

خراسانی و اهل دین و نیکوکار بوده‌اند، اما دیوانیان کنونی دولت، عراقی، بد دین و منافق‌اند (عمادالدین اصفهانی، ۲۴۵). سرانجام تبلیغات گسترده و به ویژه القائنات زیرکانه خطیبی، سلطان را چنان به ابوسعید آبی بدگمان کرد که به یکباره او را در شوال سال ۵۰۰ ق کنار گاشت و سرانجام همراه چهار تن از کارگزاران زیردستش به دار آویخت؛ مختص‌الملک ابونصر کاشانی عزل شد و شمس‌الدین ابوسعید زین‌الملک قمی نیز به زندان افتاد (عمادالدین اصفهانی، ۲۴۱-۲۴۵، همچنین نک: اقبال، ۱۵۶-۱۵۹). بدین ترتیب کارگزاران عراقی از قدرت فرو افتادند.

اما ارتباط این وضع دولت با جعل سیرالملوک از آنجاست که سخن و هدف این فقیهان - در بدنام کردن کارگزاران عراقی و به کار باز آوردن خراسانی‌ها - با قسمتهای مجعول این کتاب، هماهنگی تمام دارد و اقدام آنان با تقدیم این اثر به سلطان محمد سلجوقی، همزمان است.^۱ شواهد متعددی مؤید همزمانی و یگانگی هدف و انگیزه این دو جریان است که به نوبه خود می‌تواند به مفهوم همکاری و همراهی آنها با هم نیز باشد. نخست آنکه، بیشتر انتقادات و پیشنهادهای بخش مجعول کتاب - چنانکه زاخودر، نویسنده مقاله «نقدی تاریخی بر سیرالملوک» و ابوالحسنی نیز نوشته‌اند - مطابق شرایط سالهای پس از مرگ خواجه نظام‌الملک است، به ویژه دهه پایانی سده پنجم، نه سالهای زندگی او. شاهد دوم آنکه، نویسنده بخش مجعول سیرالملوک نیز همانند فقهای مذکور، همزمان با کوبیدن کارگزاران شیعه عراقی، به تمجید از توانمندی، درست دینی و دفاع از حقوق علمای اهل سنت، که در قلمرو سلطان محمد تنها شامل علمای شافعی و حنفی می‌شد، کارگزاران خراسانی و به ویژه فرزندان خواجه نظام‌الملک، پرداخته است. منقولات زیر انطباق بخشهای مجعول سیرالملوک با سخن فقیهان سنی مذکور و به ویژه تبلیغ برای فرزندان نظام‌الملک، را بهتر نشان می‌دهد:

۱. «از چیزها که پادشاهان به همه روزگاران نگاه داشته‌اند، یکی آن است که خاندان‌های قدیم را نگه داشته‌اند و فرزندان ملوک را گرامی داشته و ... دیگر ارباب استحقاق و عالمان و علویان و غازیان ثغور و اهل قرآن را از بیت المال نصیب داده‌اند...» (نظام‌الملک ۱۳۴۰، فصل ۴۰، ۱۷۹-۱۸۰).

۲. نقل این سخن از زبان آلب ارسلان خطاب به یکی از فرماندهانش که «تو ترکی و از لشکر خراسان. تو را کدخدا و دبیر و پیشکار همه خراسانی باید و همه ترکان را

۱. اقبال تاریخ تقدیم کتاب را به سلطان محمد بن ملک‌شاه، بین سالهای ۴۹۸ تا ۵۰۵ حدس زده و خیسما تولین (p. 63) آن را دقیقاً سال ۵۰۰ ق دانسته است.

- همچنین تا خلل در کار ترکان نیاید» (همان، فصل ۴۱، ۲۰۵).
۳. «هر وقت که بی اصلان و مجهولان و بی فضلان را عمل فرمایند و معروفان و فضلان و سنیان را معطل بگذارند ... دلیل بر نادانی و بی کفایتی وزیر باشد» (همان، فصل ۴۱، ۲۰۹).
۴. «چون کسانی که ایشان در دولت شغل‌های بزرگ و عمل‌های سنگین کرده‌اند... و حق خدمت بر دولت‌خانه دارند، واجب نکند خدمت ایشان فرو گذاشتن و ایشان را ضایع و محروم و بی نصیب کردن ... چنان واجب کند که ایشان را عمل فرمایند و یا معیشت ارزانی دارند ... و نیز ایشان از دولت بی نصیب نباشند.» (همان، فصل ۴۱، ۲۱۰).
۵. «اما وزیر باید نیکو اعتقاد و حنفی مذهب باشد یا شافعی مذهب پاکیزه ... و اگر وزیرزاده باشد، نیکوتر که از روزگار اردشیر بابکان تا یزدجرد شهریار، آخر ملوک عجم، همچنانکه پادشاه، فرزند پادشاه بایستی، وزیر هم فرزند وزیر بایستی. چون ملک از خانه ملوک عجم برفت، وزارت از خانه وزرا برفت» (همان، فصل ۴۱، ۲۱۸).
۶. نقل سخنی از زبان یکی از ندیمان سلیمان بن عبدالملک که در کاستی دربار او گفته بود: «بهترین چیزی که در مملکت در باید و پادشاهان داشته‌اند، ملک ندارد.» خلیفه پرسیده بود که «آن چه چیز است؟» و او پاسخ داده بود که «تو پادشاهی و پادشاه زاده، تو را وزیری وزیرزاده باید، کافی و مبارک» (همان، فصل ۴۱، ۲۱۹).
۷. نقل سخنی از یکی از قاضیان دربار امیر منصور سامانی که در تمجید از ابوعلی بلعمی گفته بود که «وزیری داری کافی و مسلمان و وزیرزاده»^۱ (همان، فصل ۴۶، ۲۸۲).
- سرانجام آنکه، از پس قتل آبی و اعدام و اخراج دیگر کارگزاران عراقی، همان کسانی مناصب دولت سلطان محمد سلجوقی را در دست گرفتند که در بخش دوم (حکایات ۴۰ تا ۴۸) و سه حکایت بخش نخست *سیرالملوک* برای آنان تبلیغ شده بود. به گزارش

۱. ضمناً امتیاز قلمداد کردن وزیرزادگی، خود می‌تواند شاهی دیگر بر معقول بودن این بخش از *سیرالملوک* باشد، زیرا برخلاف نظام‌الملک که فرزند مستوفی جزء بود، رقیب اصلی‌اش، تاج‌الملک ابوالغنائم شیرازی وزیرزاده بود، اما وزیرزادگی بی‌گمان امتیاز بزرگی برای فرزندان او به شمار می‌رفت، چنانکه به تصریح انوشیروان خالد کاشی، یگانه مزیت بیشتر فرزندان خواجه صرفاً وزیرزاده بودن آنها بود و آنها به پشتوانه همین امتیاز به وزارت یا دیگر مناصب بزرگ دربارسه شاه بعد از ملکشاه، دست یافته بودند (نک: عمادالدین اصفهانی، ۲۳۷، ۲۵۰-۲۵۱، ۲۷۴). روشن است که حتی اگر این فرض را بپذیریم که نظام‌الملک چند ماه قبل از قتل معزول شده و بخش دوم کتاب را خود در فاصله عزل تا قتلش نوشته است، باز هم تناقضات فوق پابرجاست.

انوشیروان بن خالد کاشی، با فرو افتادن سعدالملک آبی و کارگزاران عراقی او، هر خراسانی نادان و گمنام و بیکار سر برآورد و در پی جاه و مقامی در دولت سلطان محمد برآمد (عمادالدین اصفهانی، ۲۴۵). ابونصر ضیاءالملک احمد بن خواجه نظام‌الملک به وزارت سلطان محمد رسید و برادرش، شمس‌الملک عثمان، ریاست دیوان عرض‌الجیوش را در دست گرفت. دیوان استیفا به خطیرالملک میبیدی و طغرا به امیرعمید محمد جوزقانی از حنفی مذهبان متعصب خراسانی، سپرده شد (عمادالدین اصفهانی، ۲۴۶-۲۴۹؛ اقبال، ۱۶۳). با این وصف، آشکار است که این مجعولات می‌بایست به دست فرزندان خواجه یا دیگر کارگزاران سنی مذهب خراسانی و تحت نظر فرزندان نظام‌الملک صورت گرفته باشد.

نتیجه

در تحقیق کنونی، ضمن معرفی و نقد تحقیقات پیشین و وجوه اشتراک و اختلاف نتایج آنها، ضرورت پژوهشی نو را آشکار کرد، سپس با برشمردن اغلاط تاریخی و تناقضات سیرالملوک، نشان داد که سرخ نقد و تشخیص مجعولات این اثر را باید در همان مطالب ناهمگون و اشتباهات کتاب جست؛ اشتباهات و خطاهای متعددی که به سهولت قابل تشخیص نیستند، اما تفاوت آهنگ و درونمایه چند فصل پایانی کتاب با فصل‌های بخش نخست آن، با اندکی ملاحظه قابل شناسایی است. جاعل برای آنکه جعلیات خود را مقبول جلوه دهد، سبب تغییر آهنگ و مطالب آن را چنین توجیه کرده است که خواجه در آغاز، این کتاب را در ۳۹ باب تدوین کرد، اما در آخرین سالها یا ماه‌های حیات، به سبب قوت یافتن دشمنانش، ۱۱ فصل پایانی را بر آن افزود و به او سپرد تا در صورت مرگش، او آن را به سلطان تقدیم کند. با وجود این، غالب وصف بخش دوم (فصول ۴۰ تا ۴۸) در تضاد آشکار با شرایط روزگار نظام‌الملک و همسان با اوضاع دو دهه بعد از مرگ اوست. قرائنی دیگر نیز در متن حاکی است که کوشش جاعل برای پنهان نگاه داشتن افزوده‌های خویش، ناکام مانده است. صرف نظر از اینکه چنین خطاها و تناقضات مکرر پیش گفته از قلم نظام‌الملک یا یک نویسنده واحد بسیار دور و بعید است، تضاد آشکار برخی مطالب کتاب با شیوه و سیره نظام‌الملک و نقد و طعن وزیر وقت، در این بخش، از دیگر گواهان این جعل است. در بخش دوم کتاب، وزیرزادگی از امتیازات اصلی وزیر به شمار آمده است، حال آنکه نظام‌الملک فرزند کارگزاری جزء بود و در برابر، رقبیش تاج‌الملک ابوالغنائم شیرازی، به خاندانی با چند نسل وزیر تعلق

داشت. از این رو، خواجه نمی‌توانست بر امتیازی که خود نداشت، آشکارا تأکید کند، اما این امتیاز، برای فرزندان نظام‌الملک سودمند بود، چنانکه همگی به پشتوانه همین ویژگی به وزارت و سایر مناصب بزرگ دولت سلجوقیان دست یافتند. حتی با پذیرش این فرض که نظام‌الملک چند ماه قبل از قتل معزول شد و بخش دوم کتاب را خود در فاصله عزل تا قتل نوشت، باز هم تناقضات پیش گفته کتاب پابرجاست، زیرا او که به تازگی عزل شده بود، چگونه می‌توانست از دولت ملک‌شاه به این تنیدی انتقاد کند؟ و چگونه اصالت و وزیرزادگی را امتیازی اصلی برای وزیر به شمار آورد، در حالی که این دو امتیاز در رقیبش برجسته‌تر از خود او بود.

همچنین این پژوهش نشان داد که انگیزه جعل بخش‌های مذکور، برآمده از رقابتی سخت میان کارگزاران خراسانی و سنی دولت سلجوقیان با دیلمیان و عراقیان عمدتاً شیعه این دولت بوده است. این رقابت که زمینه اتحاد نیروهای سنی را علیه شیعیان در پی داشت، جعل بخش‌هایی از سیرالملوک را در تقبیح شیعیان عراقی و وانمودن آن از زبان وزیر خوشنام سلاجقه، به عنوان دستاویزی برای کنار زدن عراقیان و به کار باز آوردن فرزندان خواجه‌نظام‌الملک و همراهان ایشان، موجب شد. با روشن شدن انگیزه جعل، هویت جاعل نیز تا اندازه‌ای آشکار می‌گردد: یافته‌های فوق نشان داد که مجعولات کتاب همسو با منافع کارگزاران خراسانی دولت سلجوقی و به ویژه بازماندگان خواجه نظام‌الملک است، از این رو جاعل، از اهالی خراسان، هم کیش و هم منفعت با فقیهان بزرگ سنی اصفهان و احتمالاً از فرزندان خواجه نظام‌الملک بوده یا دست‌کم تحت نظارت آنان دست به این کار زده است.

این پژوهش همچنین با رد گمانه مجعول دانستن ۸۰ تا ۸۵ درصدی سیرالملوک و فرضیه محدود دانستن جعل کتاب به بخش دوم آن، نشان داد که شواهد موجود، تنها نشان از جعل فصول ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، بخشی از سه فصل پایانی کتاب یا احتمالاً همه آنها و تنها سه حکایت مندرج در فصول ۳، ۱۰ و ۲۱ دارند. سوای این بخش‌ها، شاهی استوار برای مجعول دانستن سایر فصول در دست نیست، بلکه ساختار و اندیشه منسجم و تطابق آنها با شرایط زمانه و رویکرد نظام‌الملک، می‌تواند گواه نیرومند اصالت آنها باشد. تأخیر در انتشار کتاب تا چند دهه بعد از مرگ مؤلف نیز نمی‌تواند دلیلی بر مجعول بودن کل اثر به شمار آید، چه آنکه نگارش سیرالملوک به خواست شاه و برای استفاده اختصاصی دربار بود و این ویژگی آن را در حکم اسناد

دولتی قرار می‌داد که شاید انتشار آن در میان عموم مجاز شمرده نمی‌شد. از این رو، نخستین نشانه موجود از انتشار آن به سال ۵۶۴ ق، یعنی چند سال بعد از سقوط حکومت سلاجقه در ایران و در نتیجه، انتشار اسناد محرمانه این دولت، بازمی‌گردد. اما آشکار شدن جعل بخشی از سیرالملوک، حاوی دو پیام نیز هست: نخست آنکه جاعل می‌توانسته است هر آنچه را که به وضوح با منافع و خواسته او در تضاد بوده است از نوشته خواجه نظام‌الملک حذف کرده باشد و دوم، لزوم بازداوری در باب اندیشه و شخصیت خواجه است که عمدتاً تحت تأثیر همین مجعولات قرار داشته است.

منابع

- ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن، *الکامل فی التاریخ*؛ بیروت: دار صادر- دار بیروت، ۱۳۸۵/۱۹۶۵.
- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد؛ *المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک*، تحقیق محمد و مصطفی عبدالقادر عطا؛ بیروت: دارالکتب العلمیه ۱۴۱۲/۱۹۹۲.
- ابن کثیر دمشقی، ابوالفداء اسماعیل بن عمر، *البدایة و النهایة*، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۷/۱۹۸۶.
- ابوالحسنی (منذر)، علی، «مندرجات «ضد شیعی» سیاستنامه از آن خواجه نظام‌الملک نیست!»، *کلام اسلامی*، ۱۳۷۸، (ش. ۲۹-۱۵۰ تا ۱۵۹؛ ۳۰-۱۲۸ تا ۱۴۷؛ ۳۱-۱۴۰ تا ۱۶۰-).
- اقبال، عباس، *وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی*، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۸.
- آل داوود، علی، «آل الیاس»، *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، زیر نظر موسوی‌بجنوردی، ج ۱، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۷.
- حاتمی و گلچین عارفی، «دیر گچین»، *دانشنامه جهان اسلام*، ج ۱۸، تهران: بنیاد دائرةالمعارف اسلامی، ۱۳۹۳.
- باسورث، ادموند کلیفورد، *تاریخ غزنویان*، ترجمه حسن انوشه؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۸.
- بهار، محمدتقی؛ *سبک شناسی: تاریخ تطور نثر فارسی*، تهران: چاپخانه خودکار، ۱۳۲۶-۱۳۲۱ ش.
- بیهقی، ابوالحسن علی بن زید، معروف به ابن فندق؛ *تاریخ بیهقی*؛ تصحیح احمد بهمنیار، تهران: کتابفروشی فروغی، ۱۳۱۷.
- بیهقی، ابوالفضل محمد، *تاریخ بیهقی*، به کوشش خلیل خطیب‌رهر، تهران: آفتاب، ج ۱۲، ۱۳۸۷.
- خطیبی، ابوالفضل، «انوشیروان خالد کاشی»، *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، زیر نظر موسوی‌بجنوردی، ج ۱۰، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۰.
- راوندی، محمد بن علی، *راحه الصدور و آیه السرور در تاریخ آل سلجوق*؛ به کوشش محمد اقبال؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- رضازاده لنگرودی، رضا، «جنابی، ابوطاهر سلیمان»، *دانشنامه جهان اسلام*، ج ۱۰، تهران: بنیاد دائرةالمعارف اسلامی، ۱۳۸۵.

- همو، «ابوطاهر جنابی»، *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، زیر نظر موسوی بجنوردی، ج ۵، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۵.
- سبکی، تاج‌الدین؛ *طبقات الشافعه الكبرى*؛ به کوشش محمود محمد الطناحی و عبدالفتاح محمد الحلو؛ قاهره: عیسی البابی الحلبي، ۱۳۸۳ ق/ ۱۹۶۴ م.
- صدرالدین ابوالحسن علی بن ناصر حسینی، *زبدہ التواریخ (اخبار امراء و پادشاهان سلجوقی)*، ترجمه رمضان علی روح‌الهی؛ تهران: ایل شاهسون، ۱۳۸۰.
- صدیقی، غلامحسین؛ *جنبش‌های دینی ایرانی در قرن‌های دوم و سوم هجری*؛ تهران: پازنگ، ۱۳۷۲.
- طباطبائی، سید جواد، *خواجه نظام الملک*، تهران: طرح نو، ۱۳۷۵.
- طهماسبی، ساسان، «رقابت عراقی‌ها و خراسانی‌ها در دیوان‌سالاری سلجوقی»، *نامه انجمن*، ۱۳۸۲ (ش. ۳)، ۱۴۱-۱۵۸.
- عمادالدین محمد بن محمد اصفهانی، *تاریخ دولة آل سلجوق*، به کوشش یحیی مراد، بیروت: دارالعلمیة، ۱۴۲۵/۲۰۰۴ ق.
- قزوینی رازی، عبدالجلیل؛ *التقص موسوم به بعض مطالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض*؛ به کوشش میرجلال‌الدین محدث ارموی، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن الضحاک، *زین الاخبار*، چاپ عبدالحی حبیبی، تهران ۱۳۶۳.
- مجهول المؤلف، «نقدی تاریخی بر سیره الملوک»، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، دی ۱۳۷۶ (ش. ۳) ۱۹-۲۴.
- مقدسی، أبو عبدالله محمد؛ *أحسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم*؛ القاهرة: مکتبة مدبولی، ط. ۲، ۱۹۹۱/۱۴۱۱.
- مینوی، مجتبی، *نقد حال*، تهران: خوارزمی، ۱۳۵۱.
- موحد، محمدعلی، «سیاست نامه و فتاوی جهانداری»، *شبه‌قاره*، فروردین ۱۳۹۲ (ش. ۱) ۲۹۷-۳۱۸.
- مؤمنی، محسن، «وزارت مجدالملک قمی، واکاوی رقابت خراسانی - عراقی»، *جستارهای تاریخی*، ۱۳۹۳ (س. ۵) ۱۳۷-۱۵۵.
- نظام‌الملک طوسی، *سیاست‌نامه*، برای دبیرستان‌ها، به کوشش عباس اقبال، تهران: چاپخانه مجلس، ۱۳۲۰.
- همو، *سیاست‌نامه (سیرالملوک)*، به کوشش جعفر شعار، تهران: شرکت کتاب‌های جیبی، ۱۳۴۸.
- همو، *سیاست‌نامه (بر اساس چاپ شفر)*، به کوشش مرتضی مدرس‌چهاردهی و تعلیقات محمد قزوینی، تهران: طهوری، ۱۳۳۴.
- همو، *سیرالملوک (سیاست‌نامه)*، به کوشش هیوبرت دارک، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۰.
- همو، تهران: علمی و فرهنگی، ج ۱۰، ۱۳۹۵.
- یاقوت حموی، *ابوعبدالله، معجم البلدان*، بیروت: دار صادر، ط الثانية، ۱۹۹۵ م.

یوسفی، غلامحسین، دیداری با اهل قلم (درباره بیست کتاب نثر فارسی)، مشهد: دانشگاه فردوسی، ۱۳۵۵.

Khismatulin, A. A., "To Forge a Book in the Medieval Ages: Nezām al-Molk's Siyar al-Moluk (Siyāsāt-Nāma," *Persianate Studies* 1(1):pp. 30-66), 2008.

Lambton, A. K. S., "The Dilemma of Government in Islamic Persia: The "Siyāsāt-nāma" of Nizām al-Mulk", *Iran*, Vol. 22 (1984): 55-66.

Nizam-oul-Moulk, *Siasat-name*, tr. to Russian, B.N. Zakhoder, Moscow and Leningrad, 1949.

Paul, Jürgen, "Alptegin in the Siyāsāt-nāma", *Afghanistan* 1.1 (2018): 122–140.

Simidchieva. M. "Siāsāt-nāme revisited :the question of authenticity" in Bert G. Fragner et al., eds., *Proceedings of the Second European Conference on Iranian Studies 1991* (pp.657-674), Rome, 1995.

Tetley, G. E., *The Ghaznavid and Seljuk Turks: Poetry as a Source for Iranian History*, London, Taylor & Francis, 2009.

Tor, D. G., "Sovereign and Pious: The Religious Life of the Great Seljuq Sultans", *The Seljuqs: Politics, Society and Culture*, Christian Lange and Songül Mecit, Eds (Edinburgh: Edinburgh University Press, 2011), pp. 39-62.

Yavari, Neguin, "SIAR AL-MOLUK," *Encyclopædia Iranica*, online edition, 2015, <http://www.iranicaonline.org/articles/siar-al-moluk>.

